محمّد حجازی

# هزار سخن

گرد آوردهٔ

**حاجی سید علی کمالی دزفولی**



از سرمایه

کتابخانه ابن سینا

چاپ اول دوهزار نسخه فروردین ۱۳۳۹
چاپ دوم سه‌هزار نسخه فروردین ۱۳۴۱
چاپ سوم سه‌هزار نسخه فروردین ۱۳۴۶



---

چاپ افست حاج محمدعلی علمی

من آنچه میتوانستم

در خوشبختی شما کوشیدم

«محمّد حجازی»

سایر آثار نویسنده:

**مجموعه مقالات**

آئینه

شاعر

اندیشه

آهنگ

تبسم

**داستانها**

ریما

هما

پریچهر

پروانه

سرشک

**نمایشنامه ها**

محمود آقا را وکیل کنید

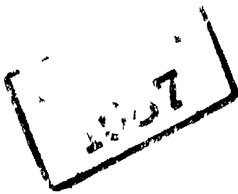
حافظ

۱

ناسروده، در جهان نغمه ای نیست امّا هر سری آوائی دارد .

۲

دوای دردها همه ، نیکی است بشرط آنکه ندانند شما نیکید وگرنه نخواهند گذاشت نیک بمانید .



۳

رنج داشتن از نداشتن بیشتر است .

۴

هرکه بتواند با خودش بسازد ، با دیگران هم میسازد .

۵

از مردم دنیا عدّهٔ کمی عاقلند و عدّهٔ کمی دیوانه . اینهمه اختلاف و جنگ وخونریزی از این است که اکثریّت مردم نه عاقلند و نه دیوانه .

۶

با عشق اگر حیله کنی میگریزد .

۷

آنروز که همه بفهمیم که نمیفهمیم جنگ عقاید از میان برخواهد خاست .

۸

روشهای مختلف فلسفی ، بیان احوال روحی و میزان فکر فلاسفه است
نه وصف حقیقت .

۹

تا کسی همه را دوست نداشته باشد ، نمیتواند یکی را خیلی دوست بدارد .

۱۰

معشوقی را که چشم انتخاب کند ، چه بسا که محبوب دل نشود امّا آنرا که دل بپسندد
بی گمان نور چشم خواهد شد .

۱۱

آنروز که بشر برشد فکری برسد احتیاجی بقانون نخواهد بود .

۱۲

برای درست فکر کردن ، باید اوّل دل را از کینه و بدی پاک کرد .

۱۳

لازمترین و بزرگترین علم آنست که ما را خوب و خوشبخت کند.

۱۴

خوشگلی در دست عاقل، مایهٔ خوشبختی است و در دست نادان، مایهٔ بدبختی. امّا من خوشگل عاقل ندیده‌ام.

۱۵

غرض از بحث و قیل و قال، چیز فهمیدن نیست، غرض زورآزمائی است.

۱۶

زشت را از زیبا با چشم سر تشخیص میدهیم امّا قضاوت نهائی با چشم دل است.

۱۷

اینهمه مدح و ثنا که از نیکی و عدالت میکنیم، برای این است که دیگران گول بخورند و با ما به نیکی و عدالت رفتار کنند وگرنه ما خودمان از این حرفها گول نمیخوریم.

۱۸

چه بسا که به درندگی نام عشق میگذارند.

۱۹

آنکه از همه بیشتر میگوید و میخندد، معلوم نیست که از دیگران خوشتر باشد.

۲۰

مردم دنیا، همچو دیوانگانی کور و کر بجان هم میافتند و یکدیگر را ندیده و نشناخته، میدرند و براین دیوانگی، نام جنگ و افتخار میگذارند.

۲۱

آنکه از ما بالاتر است ما را بدبخت میداند آنکه از ما پائین تر است ما را خوشبخت تصور میکند امّا هر دو در اشتباهند زیرا ما گاهی خوشبختیم و غالباً بدبخت: بدبختی ما در آن ایّامی است که به نقائص زندگی خود توجّه داریم و خوشبختی ما در آن لحظات کوتاهی که به نعمتهای زندگی خود نظر میاندازیم.

۲۲

در بهار زندگی، تأثیر عشق در وجود پسران، همچو طوفانی است که بر دریا بگذرد، عاقبت فرو می نشیند و فراموش میشود؛ لکن داغ عشق در دل دختران، همچو آتشی که بگلزار رسیده باشد، محوشدنی نیست.

۲۳

نعمت آنست که ما را خوش و آسوده کند نه بیچاره و گرفتار .

۲۴

سیل خوشیها از زیر نظر و از دسترس ما میگذرد اما هر کس باندازهٔ تشنگی و
واستعداد خود از آن نصیب میبرد .

۲۵

رمز سعادت ، دو سه حرف بیش نیست لکن از هیچکس آنرا نمی پذیریم مگر
از یک عمر تجربه وقتی که کار از کار گذشته .

۲۶

اگر در طلب تازگی ، شتاب و افراط نمیکردیم ، اینهمه افکار و آثار زشت
بوجود نمیآمد .

۲۷

ناصحان در حیرتند که چرا پندشان در دیگری نمیگیرد امّا حیرت در آنست
که این پندهای عالمگیر ، غالباً از دهان گوینده تا بگوش خود او نمیرسد .

۲۸

سخن داشته باش دلپذیر یا دلی داشته باش سخن پذیر .

۲۹

اگر مادر نمیمرد ، هیچکس بدبخت نمیشد .

۳۰

آنکه نتواند بهرچه دارد قانع باشد ، بهیچ چیز قانع نخواهد شد .

۳۱

عشق مراحلی دارد که از دلدادگی تا بجدائی میرسد .

۳۲

خوشی تمام ، آن حالی است که یا نیامده و یا از دست رفته .

۳۳

با عقل زندگی کنیم و با دل خوش باشیم .

۳۴

هر وقت و بهر دلیل ، غصه ای خورده ایم ، بیجا بوده .

۳۵

درآن یک لحظه که گفتیم «کافی است» همه نعمت دنیا مال ماست.

۳۶

همچو شاهدی، عشوه گر، غالباً دنیا بکسی رومیکند که قدر او را نمیداند.

۳۷

هرکس در هرحال، هنوز آنقدر نعمت در اختیار دارد که از عهده برنمیآید.

۳۸

تنها زنی که آزار نمیرساند، مادر است.

۳۹

بنای زندگی بر تقلید است امّا هنرمند باید از تقلید بپرهیزد.

۴۰

از نصیحت دادن چه حاصل اگر قوّهٔ بکار بستن آنرا با ندهند.

۴۱

عقل ناقص است که میانهٔ دلها را بهم میزند.

۴۲

عقل اگر کامل شد، دل بدو تسلیم میشود .

۴۳

این غم مجهول که چاشنی هر حالی است، غم آن معشوق خیالی است که هرگز بدست نمیافتد .

۴۴

ترقی دوستانرا نخواستن، البتّه مقداری از حسادت است امّا مقداری هم از این است که وقتی دوست ترقی کرد، از دست میرود .

۴۵

رنجهای ما بیشتر از جنگ عقل و دل است .

۴۶

هنر، زاییده احساسات دقیق است و احساسات دقیق، مولود دل پر محبت .

۴۷

غالباً منظور نصیحت گو، اثبات برتری خویش است .

۴۸

بی یاری و تنهائی غمناک است امّا در کنار یار زیستن و همدل نبودن، جان میگدازد.

۴۹

طبیعت ما برای درک ناخوشی است نه خوشی چنانکه رنج بیماری را حس میکنیم امّا لذت تندرستی را در نمی یابیم.

۵۰

انگار که ویرانه ها همه کاخ و گلستان شد، آیا کاخ نشینان همیشه راضی و خوشبخت خواهند بود؟

۵۱

پند و اندرز همچو نور خورشید که بمیوهٔ نارسی بتابد، جوانرا زودتر برشد میرساند لکن تا زمان براو نگذرد، از آفتاب هیچ حکمتی پخته نخواهد شد.

۵۲

ادّعای برتری و رهبری کردن، دلیل بی شرمی و شیادیست.

۵۳

عشق مرضی است که اگر معالجه شد، مرض بی عشقی ما را خواهد کشت.

۵۴

تا طبع بشر بگو سفند یست، دو شنده و خورنده خواهد داشت.

۵۵

اسباب خوشبختی را از دیگران میخواهیم و مدام از بیگذشتی و نامهربانیها شکایت داریم غافل از اینکه اسباب خوشبختی در دست خود ما و بیگذشتی و نامهربانی هم از خود ماست.

۵۶

عشق پردهٔ دلفریبی است که بر وحشت سرای زندگی کشیده.

۵۷

موضوع حسادت، چه خرمهره باشد چه زغلتان، اثر آن یکی است.

۵۸

هر کس میتواند هر روز، خود را بهتر از دیروز بسازد.

۵۹

آنکه عقل را آفت جان خود میداند، باید از بیعقلی بنالد زیرا عقل ، دشمن آفتهاست .

۶۰

ادب و بی ادبی ، دو صورت از درون خاطر ماست ؛ یکی زیبا و دلپسند ، دیگری زشت و نفرت انگیز .

۶۱

اگر باید رشگ برد ، بکسی رشگ ببریم که خوشبخت است .

۶۲

پند حکیم همچو قطرهٔ آب که برجای سوخته بیفتد ، لااقل یک لحظه آرامش میبخشد .

۶۳

انسان ، در هر مرحله از عمر ، طفلی است که اگر بازیچه را از دستش بگیرند ناله و فغان میکند .

۶۴

آزادی وقتی است که اختیار ما بدست عقل باشد.

۶۵

پسران عشق را بازی میگیرند. دختران با عشق زندگی میکنند.

۶۶

دنیا در خود ما است هر که بر خود مسلط شد. دنیا را باطاعت در آورد.

۶۷

آفرینش سریست که وقتی لایق شدیم خداوند بر ما آشکار خواهد ساخت.

۶۸

چه بسا که با تعجب و تمسخر و وحشت باشتباه دیروز خود نگاه میکنیم
و باز فردا همان اشتباه را از سر میگیریم.

۶۹

چه بسا که مال و مقام و دانش و سایر مزایا را برای خوشبخت کردن
خودمان میخواهیم. برای آن میخواهیم که دیگران را حسود و بدبخت کنیم.

۷۰

چه پیروزیها که عین شکست است .

۷۱

عقل و تدبیر ما ساختهٔ تربیت روحی و معلوماتی است که تا امروز اندوخته ایم ، اگر بخواهیم بر عقل و تدبیر خود بیفزائیم ، باید از فردا تربیت و معلومات بهتر و بیشتری کسب کنیم .

۷۲

هرجا دو نفر باشند ، یکی حاکم است و دیگری محکوم .

۷۳

انسان از اینجهت از حیوان پست تر است که گاهی بدون ضرورت ظلم و درندگی میکند و از اینجهت از حیوان برتر است که گاهی بخاطر رحم و انصاف از خود میگذرد .

۷۴

آنکه در راه آرزو قدم برمیدارد ، در عین کامیابی است .

۷۵

آرزو برای آدم ساعی، مایهٔ دلخوشی و محرک عمل و برای آدم تنبل، مایهٔ رنج و ناکامی است.

۷۶

سر بی ایمان از خواب برنمیخیزد. خوش آن ایمانی که ما را خوبتر و خوشتر کند.

۷۷

خلق خوش، چراغی است که صفات خوب ما را روشن میکند و بر صفات بد ما سایه میاندازد.

۷۸

در علم و هنر، شرط اول استعداد است، دوم استاد، سوم پشتکار اما این سومی از آن دو دیگر واجب‌تر است.

۷۹

استحکام اخلاقی و استواری، میتواند جانشین سایر مزایا باشد، اما هیچ نعمتی جای آن را نمیگیرد.

۸۰

خلق خوب ، پول رایجی است که با هر نعمتی عوض میشود .

۸۱

شاعر را در غیاب دوست میداریم و محترم میشماریم امّا در حضور ، بسردی میپذیریم . صاحب مقام را در حضور ، ستایش میکنیم امّا در غیاب ، بسردی نام میبریم .

۸۲

امید ، سرابی است که اگر ناپدید شود ، ما همه از تشنگی خواهیم سوخت .

۸۳

عشق آتش است ، اگر نباشد خانه سرد و تاریک است امّا اگر بیجا افتاد ، خانه و خانمان را میسوزد .

۸۴

همینکه غصه دیروز فراموش شد ، غصّه تازه ای برای خود میسازیم زیرا وجود ما بغصه محتاج است .

۸۵

استعدادیکه پرورش نیافته، همچو سنگ مرمری که دست هنرمندان آن پیکر زیبائی نساخته باشد، چندان ارزش ندارد.

۸۶

آنکه نیکبختی خود را بدست دیگری میداند، بسی ناکامی خواهد کشید.

۸۷

چه بسا که در پس چهره نازیبا، طلعتی زیبا نهان باشد که از مهر و نیکی و وفا ساخته شده.

۸۸

رنجی که از تصور خطر میبریم، همیشه از خطر بزرگتر است.

۸۹

گاه از یک تبسم، همچو از لبخند آفتاب، دنیائی روشن میشود.

۹۰

زن از دوستی بعشق میرسد، مرد از عشق بدوستی.

۹۱

نزدیکترین راه اصلاح جامعه اینست که بیدرنگ از خودمان شروع کنیم.

۹۲

آنچه مایهٔ تفاخر است ، علم است و اخلاق امّا آنکه باین دو تفاخر کند نه علم دارد و نه اخلاق .

۹۳

کوهر اشک را باید نثار کسی کرد که قدر آنرا بشناسد یا در بیابان زحمت به پایمال ناکسان نشود .

۹۴

پستی عیبی است که با مکنت و مقام ، پوشیده نمیشود .

۹۵

جاه بلند ، آدم پست را بالا نمیبرد امّا آدم پست ، جاه بلند را پائین میآورد .

۹۶

در دنیا مجهولی نیست ، چشم عقل ما هنوز باز نشده .

۹۷

مایهٔ رنج و شرمساری این است که خود را قابل تر از آنچه هستیم بنمائیم و مایهٔ تأسف اینکه قابلیت خود را نشان ندهیم .

۹۸

عقل بر دو گونه است : یکی دشمن عشق است ، دیگری خدمتگزار عشق آن اوّلی هنوز کامل نیست .

۹۹

همچو آهن و سنگ و چوب ، هرکس بکاری میخورد ، تا مهارت استاد و پرورنده چه اندازه باشد .

۱۰۰

من نمیدانم از کجا آمده ام و بکجا میروم امّا میدانم که باید اینجا ، در آسایش خودم و دیگران بکوشم .

۱۰۱

نیکی و مهربانی و گشاده روئی ، هر زشتی را زیبا میکند .

۱۰۲

اگر راستی از خطر میترسیم ، برخیزیم و کاری بکنیم وگرنه ترس بی عمل ما را کوچک و خطر را بزرگ میکند .

۱۰۳

آینده دنیای تازه ایست که طبیعت باختیار ما میگذارد ، آنچه در این دنیا میسازیم ، بسته بمصالحی است که از فهم و خرد فراهم کرده و مهارتی که در ساختن بنای سعادت بدست آورده ایم .

۱۰۴

معشوق برای مرد باری است که باید بدوش ببرد ، برای زن ، مرکبی است که برآن سوار میشود .

۱۰۵

هوش بی عقل ، ما را بلند میکند امّا زود بزمین میزند ، عقل بی هوش ما را تا بام خانه بالا میبرد . هوش و عقل اگر همراه شدند ما را باوج آسمان میرسانند .

۱۰۶

آدم خودبرا در خیال می پرستیم امّا اگر اتفاقاً با و برخوردیم ، بی اعتنا
از کنارش میگذریم یا آنقدر کوچکش میشماریم که شرمنده از ما میگریزد .

۱۰۷

گاه در راه عقل ، باید دیوانگی کرد .

۱۰۸

هرقدر دنیا نامهربان باشد ، شما با خودتان مهربانی کنید و رنج بیهوده
بخود راه ندهید .

۱۰۹

سرمایهٔ شما ، منظور و فکر و همت شماست ، در بازار دنیا باندازه این سرمایه
بشما کالا میدهند .

۱۱۰

کودک را از مادر میتوان جدا کرد جوان بلذت از خانواده جدا میشود
پیر از جدائی بیزار است .

۱۱۱

بخاطر ناملایماتیکه در اساس زندگی اثر ندارند، سعادت
برهم نزنیم.

۱۱۲

نوشته های علمی همچو نردبانست که وقتی از یک پلّه بالا رفتید، دیگر آن
پلّه را لازم ندارید اما پرورده های ادب، باغ گل است که هر گلی همیشه
خواستنی است.

۱۱۳

اگر میخواهید بدانید غصه شما چه اندازه درست است، از نظر دیگری
نگاه کنید.

۱۱۴

محبت و شادی و صرفه جوئی، کلبه را بدل بقصر میکند.

۱۱۵

عیشی که در آن محبّت نباشد، غذائی است که بسیری بخورند.

۱۱۶

خیلی دلمان میخواهد حق‌شناس باشیم امّا دشمنانی مانند خودخواهی ونخوت وحسد وتنبلی ، نمیگذارند .

۱۱۷

لیاقت درکار بد ، عین بی لیاقتی است .

۱۱۸

خانهٔ آراسته کسی را خوشبخت نمیکند ، روح آراسته است که خانه‌ای را بجای خوشبختی میسازد .

۱۱۹

کسیکه تندرستی را فدای کار وکوشش میکند ، پی خانه را میتراشد و در ودیوار را می‌آراید .

۱۲۰

سرنوشت ، آن وقایعی است که نمیتوان پیش بینی کرد . هرقدر بر قوّهٔ پیش بینی ما میافزاید ، از قدرت بخت وسرنوشت میکاهد .

۱۲۱

بسی حقایق امروز که موهومات فرداست .

۱۲۲

ناله و شکایت از جوانان ، شفقت میانگیزد و از پیران نفرت .

۱۲۳

وقتی وسایل آسایش فراهم بود ، بفکر پوچی زندگی میافتیم و بدنیا بدیده تحقیر و بیزاری مینگریم اما همینکه خطر یا مرضی پیش آمد ، زندگانی بسی خوب و خواستنی میشود .

۱۲۴

شاید قمار کسالتهای آنی را برطرف میکند اما مرضهای جاودان میبخشد .

۱۲۵

هر کلمه که از دهان بیرون میآید ، مرهمی است که بزخمی میرسد یا خنجریست که دلی را میشکافد یا نسیمی است که دریای احساسات را بتلاطم میآورد پیش از گفتن تأمل کنیم .

۱۲۶

چرا کسیکه یکنفر را کشت ، آدمکش است امّا نویسنده وایکه با نوک قلم ، سیل خون راه میاندازد آدمکش نیست ؟

۱۲۷

یک روز ، زندگی روشن است و روز دیگر تاریک . از روزهای روشن آنقدر نور بگیریم که در روزهای تاریک ، روشن باشیم .

۱۲۸

همچنانکه نور زیاد مانع دیدن میشود ، فراوانی نعمت ، مانع لذت و برخورداریست .

۱۲۹

رنج وگرفتاری هرکس باندازهٔ جهل و بی تدبیری اوست .

۱۳۰

رضایت خاطر ، بزرگترین نعمت است و باین جهت با سخت ترین کوشش و دشوارترین فداکاریها بدست میآید .

۱۳۱

هنر، مولود فراغت و آسایش جامعه است.

۱۳۲

در جوانی از آتش عشق میسوزیم، در پیری از این میسوزیم که چرا این آتش در ما نمیگیرد.

۱۳۳

خواستن توانستن نیست اما قوای ما را صد چندان میکند.

۱۳۴

آنکه رنجیده و آزرده، ترک وطن میکند، روح ناسازگار خود را همراه میبرد.

۱۳۵

شرط مهربانی، تنها دل مهربان نیست، چشم و زبان هم باید مهربان باشند.

۱۳۶

در نوشته ها و اشعار، آنچه از همه مبهم تر و نامفهوم تر است، رازیست که بین گوینده و معشوق رفته.

۱۳۷

در میان سازندگان اجتماع، مسئولیت نویسنده از همه بیشتر است.

۱۳۸

آنکه در زندگی هدف ندارد، کسی است که در بیابانی هولناک گم شده باشد.

۱۳۹

شرط خوشی امشب اینست که خوشی فردا را از ما نگیرد.

۱۴۰

بدگوئی حسود، دلیل برتری شماست.

۱۴۱

هر چه ساختگی باشد، کم بهاست مگر تعریف بیجا که بجان میخرند.

۱۴۲

خوش گذرانی میسر است اما سعادت بدون تقوا میسر نمیشود.

۱۴۳

کوچکی و بزرگی حوادث بسته بقوت و ضعف فکر ما است.

۱۴۴

زندگی دیواریست بین درستی و نادرستی ، معلوم نیست این دیوار بکدام طرف تعلّق دارد .

۱۴۵

زندگی سازیست که طبیعت در دست ما گذاشته ، خوش نواختن این ساز، بسته باستعداد وپشت کار ما است .

۱۴۶

حادثه را باید همچو سیل بهاری پیش بینی کرد تا اگر اتفاق افتاد ، بتوان آنرا بمجاری مفید انداخت و از آن بهره برداشت .

۱۴۷

اگر افکار و آداب و اعمال انسانرا از زوائد و موهومات بپیرائیم ، یک زندگی حیوانی برای ما میماند .

۱۴۸

بسیاری از حقایق را در زندگی باید ندیده گرفت .

۱۴۹

ازآنها که دایم شکایت دارند و مینالند، بپرسید دنیا را بچه صورت میخواهند، آیا درآنصورت گله‌ای نخواهند داشت ؟

۱۵۰

ازخانه‌ای که صدای خنده بیاید، دری به بهشت باز است .

۱۵۱

نساختن زن و مرد باهم، بیشتر از اینستکه هریک دیگری را باطبیعت و غرائز جنس خود تصور میکند .

۱۵۲

چه دیوانگیها که بنام عقل، ببار میآید .

۱۵۳

هوسها را بازیچه قرار بدهیم نه آنکه خود بازیچهٔ هوسها باشیم .

۱۵۴

زندگی بازیست امّا قواعد بازی را باید رعایت کرد .

۱۵۵

خوشبختی شاعر در اینست که معشوق خود را در خیال، بصورت و سیرتی بیافریند که آرزو دارد.

۱۵۶

گاه از یک کلمه، یک شعر، یک آهنگ موسیقی، یک گنجینه لطف و حکمت میاندوزیم.

۱۵۷

هزاران خوشی هست که وسیلهٔ آن بدست خود ما است.

۱۵۸

آن اندازه مناعت و آزادگی که ما را یکباره از دیگران بی نیاز کند، دل را سخت و از محبّت خالی میسازد.

۱۵۹

وقتی با دشمن، در خیال، بمجادله می نشینیم، اگر بی غرضانه از او هم دفاع کنیم، چه بسا که ما خود محکوم باشیم.

۱۶۰

آنکه تیغ و طپانچه باطفال میدهد، خون بیگناهان را بگردن میگیرد ،
طبیعت نیز که اینهمه اسباب جنگ و کشتار ، در دست ما کودکان عقل میگذارد
مسئول اینهمه مصیبت ماست .

۱۶۱

صلح ، باعث رونق کار مردم و کساد بازار حادثه جویانست .

۱۶۲

چه آسان حرف سرد میزنیم و میرنجانیم اما حرف مهربان چه مشکل
بزبان میآید .

۱۶۳

همچنانکه صورتی از یک خط و یک مو ، زشت یا زیبا میشود ، وجود ما نیز
از یک حرف و یک نگاه ، محبوب یا منفور میگردد .

۱۶۴

دانش اندوزان ، از هزار بلا در امانند .

۱۶۵

مفیدترین اختراع بشر، کتاب است .

۱۶۶

دزدی گناهست و دستگیری ثواب . امّا سیاست نه گناهست
ونه ثواب ، تا نتیجهٔ آن چه باشد .

۱۶۷

اگر بعمل مشغولید ، ممکن است بمقصود برسید وگرنه خیلی بامید بخت
نباشید .

۱۶۸

خرده گیری از دیگران ، دشمن میسازد ، خرده گیری از خودمان ،
آدم کامل ببار میآورد .

۱۶۹

هیچوقت فکر نکنید که قمار ، آسانترین راه ثروتمند شدن است ولی باید هرچه
ثروت داریم در این راه از دست بدهیم تا بخلاف این تصوّر برسیم .

۱۷۰

هنرمندیکه عاشق نباشد ، چراغی است که بی روغن میسوزد .

۱۷۱

مهر بمادر و پدر و خانواده و دوستانست که اهل کوی و برزن و شهر و وطن را فرا میگیرد ، آنکه وطن را دوست نمیدارد ، از مهر و محبّت بیخبر است .

۱۷۲

من یقین دارم که روزی بشر بر مرگ ، فائق خواهد شد امّا از این غصه میمیرم که چرا آنروز نخواهم بود .

۱۷۳

آنکه هر پیش آمد ناگواریرا از چشم بد روزگار و از بدخواهی دیگران می بیند و هیچ تقصیری بعهدهٔ خود نمیگیرد ، از اینگونه پیش آمد بسی خواهد دید .

۱۷۴

هرچه قانون با طبیعت بشر موافق تر باشد ، اجرای آن آسان تر و بعدالت ، نزدیکتر خواهد بود .

۱۷۵

بین احباب آداب نیست امّا باید نازک بینی و مهربانی و جانفشانی باشد .

۱۷۶

مرگ ، حقیقتی است که هیچ زنده ای باور ندارد .

۱۷۷

عشق را شهوت ، با زاری و التماس ، بخانهٔ دل میآورد و بر سریر حکمروائی می نشاند امّا زادگان شهوت ، همچو حسادت و خودخواهی و نخوت و بیداد ، عشق را بخواری میکشند و بجای آن ، دشمنی می نشانند .

۱۷۸

عشق ، شعله ایست که اگر از آتش دوستی مدد نگیرد ، فرو خواهد نشست .

۱۷۹

آنها که خودکشی میکنند برای این است که محبوب تر بشوند و دلها را بسوزانند غافل از اینکه برای محبوب شدن ، وسایل بهتری داریم .

۱۸۰

هیچ درد و غصّه ای نیست که دوا نداشته باشد امّا چه بسا که دوا نمیخواهیم
و با درد و غصّه میسازیم .

۱۸۱

در جوانی ، دنیا را سراسر ، زیبائی و عشق و شور و شعر می بینیم ، در
پیری اینهمه را از پشت پردهٔ اشک تماشا میکنیم که نصیب دیگرانست .

۱۸۲

صاحب عقل و هوش ، حال هر کس را میفهمد و دنیا را از نظر او می بیند
امّا صاحبدل ، با هر دلی همنوائی میکند .

۱۸۳

آدم کمدل ، از مرگ وحشت دارد و با سختی های زندگی هر چه باشد میسازد
و خود را نمی کشد ، آدم پردل ، از مرگ نمی ترسد امّا بار زندگی را هرچه
سنگین تر باشد ، مردانه تر میبرد و خودکشی نمیکند ، آنکه جان خود را میگیرد
کمدل نیست امّا مرد و دلاور هم نیست .

عشقی که بمعشوق تحمیل کنند، ظلم است و دشمنی .

۱۸۵

عشقی که ازیکطرف باشد، سترو سوزیست که صاحبدلان، در دل نگاه میدارند و خودپرستان، مایه خودپرستی وآزارمعشوق قرار میدهند .

۱۸۶

گوئی هنرمند، منبع نوریست که چشم حسودانرا خیره میکند واز دیدن هنر بازمیدارد، باید ازمیان برخیزد تا کوردلان هنراو را ببینند .

۱۸۷

بهتر می پسندیم که نادان باشیم و مارا دانا بدانند تا دانا باشیم و ما را نادان تصور کنند .

۱۸۸

هراندازه رنج بردن از ناکامی، موافق طبع ما است، لذت بردن ازخوشیها برای ما دشوار است .

تا علت حوادث از ما پنهان است ، بخت و سرنوشت بر ما حکمفرماست .

۱۹۰

زن زیبای بدخو ، گلی است که در جام نوشش ، زهر و نیشی دارد .

۱۹۱

جوانی و زیبائی و شور و عشق و امید را طبیعت بما میدهد بشرط آنکه پس بگیرد و در عوض ، نعمت عقل بما ببخشد امّا آنها همه را یک بیک از ما میگیرد و غالباً وعدهٔ عقل را فراموش میکند .

۱۹۲

وجود ما در این جهان ، ذرّه ای بیش نیست ، عجب آنکه بدین ذرّه - میخواهیم زمان و مکان بی انتها را فرا بگیریم .

۱۹۳

موفّقیتهای آسان ، ما را از لذّت سعی و همّت باز میدارد .

از نعمتی محروم بودن ، چندان دشوار نیست امّا نعمت را بگناه خود از دست دادن جانسوز است .

۱۹۵

بعضی با مشکلات ، بازی و تفریح میکنند ، بعضی هنوز مشکل نرسیده میل زند و فغان دارند .

۱۹۶

عاشق از آزردن معشوق و عذاب دادن خویش ، لذّت میبرد .

۱۹۷

تنها کمال نفس است که ما را از هر نعمت دیگری بی نیاز میکند .

۱۹۸

همچنانکه باغبان ، هر روز علفهای هرزه را از پر و پای گل میکشد ، ما نیز باید دائماً افکار بیهوده و مزاحمی را که بدست و پای ما میپیچد و مانع پیشرفت و خوشی میشود ، از خاطر بیرون کنیم .

۱۹۹

دانش و هنرمندی استادان بزرگ ، شاگرد پردل را پروبال شوق میبخشد امّا شاگرد کمدل را ناامید میکند و از کوشش بازمیدارد .

۲۰۰

عاشق جسم و صورت ، پلنگی است که دستش بشکار نمیرسد و میغرّد ، عاشق روح و سیرت ، غزلخوانی است که مدح و ثنای معشوق را میسراید .

۲۰۱

مرگ ، دوای تلخی است که ناخوشیها همه را شفا میبخشد .

۲۰۲

غالباً از نادانی وحشتی نداریم ، از اینکه مارا نادان بدانند میترسیم .

۲۰۳

تا کسی مکرّر شکست نخورد ، رمز فتح را در نمی یابد .

۲۰۴

در صورت و سیرت و زندگانی هرکس ، عکس اندیشهٔ او نمایان است

۲۰۵

همچنانکه تا کسی نیاموخته باشد، نمیتواند بدیگری بیاموزد، تا کسی محبّت ندیده باشد نمیتواند مهر و محبّت بورزد.

۲۰۶

در کارخانهٔ خلقت هم بی نظمی و دزدی میشود وگرنه دیوان صورت فرشتگان را نمیدزدیدند.

۲۰۷

اگر میخواهید همه شما را دوست بدارند و با شما یاری کنند، از هیچکس توقّع دوستی و یاری نداشته باشید.

۲۰۸

یک سعدی بیش از هزاران سپاه از بیداد ستمگران جلو گرفته.

۲۰۹

خوشبختانه غزل را بخاطر صنعت و هنرنمائی میسازند وگرنه عشق از اینهمه نالیدن و زاریدن عار دارد.

۲۱۰

در این دنیای سراسر بیداد و حرمان که بنای زندگی بر رنج بردن و رنج دادنست، تنها مایهٔ تسلی، نور لغزان و مردد مهر و محبت است که گاه از دریچهٔ تنگ دلها بر این وحشتخانهٔ تاریک میتابد.

۲۱۱

بهتان زدن گناهست اما بهتان را پذیرفتن، گناه بزرگتریست.

۲۱۲

آنکه بما تملق میگوید، ما را دو بار ابله تصور میکند: اوّل آنکه میدانیم او دروغ میگوید و دروغ را می پذیریم، دوّم آنکه سعی میکنیم آن دروغ را راست بپنداریم و برخود ببندیم.

۲۱۳

آنکه پیش ما بدیگری بهتان میزند، ما را نیز احمق میداند.

۲۱۴

فکر و فلسفهٔ هرکس، با سن و مزاج و بخصوص وضع او در جامعه عوض میشود.

۲۱۵

بخشایش آنست که بهرکس آنچه را تمنّا دارد ببخشند ؛ بزنیکه خود را برای جلوه گری و بامید تحسین آرایش کرده ، نگاه تحسین بکنید و اخم و تحقیر او را بجان بخرید .

۲۱۶

گاه علّت غمی که داریم ، غیر از موضوعی است که بهانهٔ غم قرار داده‌ایم باید آن علّت واقعی را پیدا کرد و در رفع آن کوشید .

۲۱۷

یک عمر از وحشت مرگ ، بخود میلرزیم در صورتیکه وقتی او رسید ، ما چشمها را برهم گذاشته‌ایم و او را نخواهیم دید .

۲۱۸

استاد هنرمند ، از سنگ آدم میسازد مربّی بهنر از آدم دل سنگ ببار میآورد .

۲۱۹

وقتی مشکل زندگی حل میشود که خود به تنهائی از عهدهٔ حلّ آن برآئیم .

۲۲۰

متصل بدنبال خوشی میگردیم امّا همینکه بدستمان افتاد، آنرا بصورت غم درمیآوریم.

۲۲۱

تحمیل روش تازه بر مردمی که مهیّا نباشند، همچو غذای ثقیلی است که به کودک شیرخوار بخورانند.

۲۲۲

برای سرگرمی، باید در بازی زندگی وارد بود امّا اگر روزگار اسباب بازیرا از دست ما گرفت، باید مثل آدم بزرگی که در بازی کودکان شرکت داشته، لبخند زنان از جرگهٔ اطفال بیرون آمد.

۲۲۳

عشقی راکه عقل بپسندد، بهشت است و آنرا که نپسندد، جهنّم.

۲۲۴

عشق زن بفرزند خویش است، بدیگران عشق را میفروشد.

۲۲۵

بیشتر رنجهای ما از نا ملایماتی است که در زندگی و خوشبختی ما هیچ اثر ندارد

۲۲۶

جمعیّت شبیه بسیل است، جرعه های گوارا و جانبخش وقتی بهم جمع شد دیوانگیها و خرابیها میکند.

۲۲۷

خیال، آن دنیائی است که بیشتر عُمر آنجا میگذرد باید دنیای- خیالمانرا جای استراحت وعیش وخوشی بسازیم.

۲۲۸

بهترین و برترین شاهکار آفرینش، آدم دانای نیک و مهربانست، خوشبختانه همه کس میتواند خود را باین مقام برساند.

۲۲۹

عقل ما محصول تجربیات عمر کوتاه ما است. باین عقل مختصر ایمان داریم امّا هزاران سال عمر و تجربهٔ گذشتگان را نمی پذیریم.

۲۳۰

بهترین پیشهٔ انسانی، کشاورزیست .

۲۳۱

هیچ تماشائی عبرت انگیزتر و مفیدتر از این نیست که افکار و اعمال خود را
تماشا کنیم .

۲۳۲

دانش پژوهان، بجز علم و هنر، همه چیز دنیا را کوچک و حقیر میشمارند،
سیاستمداران گرچه بظاهر دانش و هنر را می ستایند ولی در باطن آنرا شایستهٔ
نالایقان میدانند .

۲۳۳

اگر منصفانه بحرف دشمن گوش بدهیم و عاقلانه مطلب خود را باو
بفهمانیم، از بسی کشمکش و گرفتاری در امان خواهیم بود .

۲۳۴

عیش و خوشیهای آسان، نصیب خردمندانست .

۲۳۵

دوستی نعمتی است که تنها برای شادکامی کافی است لکن ما آنرا به تمنای نعمتهای دیگر، آلوده و مکدر میکنیم .

۲۳۶

اگر ذوق و فهم گل داشته باشیم ، یک گل کافی است ولی اگر از گل چیزی نفهمیم ، از باغ آراسته چه حاصل .

۲۳۷

چه کارهای خوب و آسانرا که تعجب میکنیم چرا دیگران انجام نمیدهند ، دیگرانهم نسبت بما همین تعجب را دارند .

۲۳۸

در این دنیا یکی هست که از همه بشما نزدیکتر است ، از هرکس شما را بهتر میشناسد و با وجود همه عیبها شما را بجان دوست دارد ، اوست که میتواند هرچه خواهش دارید بی منت برآورد یا دست آزارشان را کوتاه کند عجب آنکه اگر با این یکی دوست شدید اهل دنیا همه با شما دوست خواهند شد این یار فداکار عقل شماست .

۲۳۶

لذت عیش، با عدهٔ محبوبان، معکوس است یعنی اگر د[illegible]
بجای آنکه عیش و لذتمان، دو برابر شود، نصف خواهد شد

۲۴۰

[illegible]شی و ناخوشی، برای خردمند، سراسر تماشا و تفریح است

۲۴۱

آزادی [illegible] طبیعت یکی این است که وسایل خوشی را در خارج از وجود
[illegible] صورتیکه پس از یک عمر حسرت و سرگردانی میفهمیم که این
وقتی [illegible] لق شده .

۲۴۲

همینکه نوبت [illegible]
بخواهید [illegible] یفات و اغراض و منفعت خواه را از کارهای عمومی بردار[illegible]
رشک [illegible] ن بیکار خواهند شد .

۲۴۳

در به [illegible] بیش از مرگ میترسند .

۲۴۴

اگر کسی بداند که چه باید بخواهد از بسی گرفتاری آزاد خواهد شد.

۲۴۵

آن نعمت نصیب ما است که قدر آنرا میدانیم وگرنه از صورت زیبا-
برای کور چه حاصل.

۲۴۶

هیچ مبارزه و فتحی، پرافتخارتر و پرسودتر از این نیست که مغلوب و
محکوم عقل باشیم.

۲۴۷

در این ساغر زندگی که بدست داریم هرچه تلخ باشد اگر قند محبّت
بریزیم شیرین خواهد شد.

۲۴۸

لذّت عشق، در یادگار و خاطرات غم آلود اوست، وگرنه در شعله
والتهاب، بجز سوز والم چیزی نیست.

۲۴۹

وجود زیبا همچو شخص توانا، بیش از دیگران تکالیفی دارد: باید که خوب و مهربان و بخشنده باشد، باید که بسوزد و بدرد مستمندان برسد و بر زخم دلها مرهم بگذارد.. وای اگر زیبائی و قدرت بدست نااهل بیفتد.

۲۵۰

عاشقی که معشوق را بخاطر خویش بخواهد ظالمی است که میخواهد وجود آزادی را بنده کند و بمیل و هوس خود وادارد.

۲۵۱

وقتی دور جوانی طیّ شد و دلدادگان دل خود را از شما پس گرفتند همینکه نوبت جاه و قدرت از شما گذشت و چاکران از شما رو گردانیدند، اگر بخواهید در بهشت حکمت و آزادگی، عیش و سروری خواهید داشت که رشک خوبان و حکمروایان خواهد بود.

۲۵۲

در هر ضعیفی قدرتی هست و در هر توانائی ضعفی.

۲۵۳

عقیده همچو آبست و پیرو عقیده، ظرف او، هر آبی بشکل و رنگ ظرف خود درمیآید.

۲۵۴

سازندگان مرام و مسلک اگر سر از گور برآورند و ببینند افکارشان بدست چه کسانی افتاده و بچه صورت درآمده و چه حاصلی داده از خجالت خواهند مرد.

۲۵۵

دل برای آرزوست، هر تمنّائی را که از آن بیرون کنی، خواهش دیگری بجای آن می‌نشیند.

۲۵۶

قمارباز ایّام را بدشمنی با دوستان میگذراند.

۲۵۷

نادان از آنچه ندارد، بیشتر بخود میبالد.

۲۵۸

در بازی بچّه‌ها هرکه بی پرواتر و جسورتر است، پیش میافتد، در بازی بزرگها نیز هرکه بچّه‌تر و جسورتر است، موفّق میشود.

۲۵۹

حسادت نمیگذارد بدانیم این موفقیتی که نصیب دیگری شده، بچه قیمت و خون دلی بدست او آمده، میگوئیم کار بخت و اقبال است تا عیب بی تدبیری و کاهلی خود را بپوشانیم.

۲۶۰

ما همه تا آخر عمر بچه خواهیم بود، پیر با تجربه آنست که بچگیهای خود را پنهان کند

۲۶۱

در صحنهٔ زندگی، ما همه بازیگریم، بعضی فقط بازی میکنند، بعضی در ضمن بازی، به تماشای خود و دیگران هم میپردازند.

۲۶۲

معنی حقیقی حرف را باید در چشم و صدا و احوال گوینده جستجو کرد.

۲۶۳

زندگی زندانست و ما همه محکوم بمرگ ، این دو روزه زندان را میتوان
بنالیدن و از دیده خون ریختن گذرانید یا فرصت را مغتنم شمرد و ایّام را
بسرگرمی و خوشی صرف کرد .

۲۶۴

آدم بدبین ، چشم را برهم میگذارد و در فکر تاریک خود ، بجز زشتی و بدی
نمی بیند ، آنکه چشم باز دارد می بیند که در مقابل هر بدی لااقّل یک خوبی هست .

۲۶۵

دایم از خود تبردید و در اضطرابیم زیرا یک روز خود را کمتر از آنچه هستیم
می بینیم و رنجوریم ، یک روز خود را بزرگتر از آنچه هستیم تصوّر میکنیم و مغروریم ،
آنروز آسوده و آرام میشویم که ضعف و توانائی خود را بشناسیم و ارزش
واقعی خود را بدانیم .

۲۶۶

بهترین دلیل حیوانیّت بشر ، جنگ است .

۲۶۷

اگر مشغولید که از فکر خود برای خوبتر و خوشبخت تر شدن نتیجه بگیرید، چه بهتر، وگرنه دست از فکر بردارید و بکار مفیدی بپردازید.

۲۶۸

نشان خرد آنست که از رنجها بکاهد و خردمند کسی است که هرگز رنجور نشود.

۲۶۹

افسوس که محبّت را اگر بزیبائی یا مال و مقام، آراسته نباشد، از کسی نمی پذیرند.

۲۷۰

آیا یقین دارید که اگر آن آرزو بدست آمده بود بلای جان شما نمیشد؟ پس اگر یقین ندارید، از برنیامدن آرزوها تأسف بیجا نخورید.

۲۷۱

غم اهل جهان و نسلهای آینده را خوردن، گپ زدنست و از وظیفه گریختن، برای زندگان کاری بکنیم.

۲۷۲

قمار باز عاشقی است که نه هرگز بوصال میرسد و نه از تحمل رنج ، خسته و مأیوس میشود .

۲۷۳

اگر میخواهید از نیکوکاری خیلی لذت ببرید ، بدرمانده ای نیکی کنید که از او هیچ امیدی نباشد .

۲۷۴

آنکه درخانه صلح وآرامش دارد ، در جنگ زندگی فتح کرده .

۲۷۵

از اینهمه تقاضای زنانست که مردان خود را بمقامات بلند میرسانند وگاه نیز بخطر و مهلکه میاندازند .

۲۷۶

هر چه کار کنید باز کاری باقی خواهد بود ، فرصتی هم برای آسایش و فراغت بگذارید .

۲۷۷

احساسات مصنوعی از دولب تجاوز نمیکند .

۲۷۸

از شهوت رانی ، خوشبختی خواستن ، بدنبال سراب رفتن است .

۲۷۹

مایهٔ گرفتاریها احتیاج است و از همه دشوارتر ، احتیاج زن و مرد بیکدیگر .

۲۸۰

آدم بجوج چون دانسته خطا میکند ، بیش از دیگران بر خطای خود-
دریغ میخورد .

۲۸۱

حسن خود را شمردن ، از قدر خویش کاستن است .

۲۸۲

نانی که فقیر میبخشد ، هزار نان ارزش دارد ، نانی که دارنده میدهد ،
بیش از یک نان نمیارزد .

۲۸۳

گذشته سرمایه ایست که اندوخته ایم ، میتوان آنرا بتأسف و اندوه صرف کرد یا برای موفقیت آینده بکار برد .

۲۸۴

فعالیت و پیشرفت ، نتیجهٔ رقابت است ، رقابت تا وقتی ممدوح و نیروبخش است که بدشمنی و بدخواهی نکشد وگرنه جا نکاه و احیاناً مانع پیشرفت خواهد بود .

۲۸۵

موجودات همه یکدیگر را آزار میکنند و میخورند امّا انسانی علاوه براین ، جان خود را نیز میآزارد و خون خود را میخورد .

۲۸۶

بعضی با یادگار خوش ، زندگی میکنند و از یادگار بد عبرت میگیرند بعضی یادگار خوش را مایهٔ تأسف و اندوه میسازند و با یادگار بد ، رنج گذشته را زنده نگاه میدارند .

۲۸۷

خوشبختی در مبارزه و تسلّط بر بدبختی است .

۲۸۸

فداکاری، انسان را از حیوان، ممتاز میکند .

۲۸۹

صرفه جوئی اوّلین فداکاری در راه سرفرازی و بی نیازیست .

۲۹۰

هرچه بیشتر خود مانرا بخواهیم ، دیگران مارا کمتر خواهند خواست .

۲۹۱

آن اندازه که ما خود را فریب میدهیم و گمراه میکنیم هیچ دشمنی نمیتواند .

۲۹۲

ویرانه شعریست خراب که وزن و قافیه آنرا بیننده باید بذوق خود بسازد .

۲۹۳

جوانان عشق زنده را میکشند، پیران عشق مرده را در خیال زنده میکنند .

۲۹۴

آنکه بر زبان خود اختیار ندارد همچو ماشینی است که ترمز نداشته باشد.

۲۹۵

تا روزیکه پیش بینی آینده میسر نباشد توکل بهترین مکمل کوشش خواهد بود.

۲۹۶

ساعتی که به تخیل بی منظور بگذرد، عمریست که از دست داده و رنجیست که بیهوده کشیده ایم.

۲۹۷

هیجان و ناراحتی، عوامل بسیار دارد که یکی از آنها عادت است.

۲۹۸

سخنران اگر مطلبی داشته باشد، سخنرانی کوتاه و روشن و بیلال خواهد بود.

۲۹۹

آنکه هرچه دلش بخواهد، میگوید و میکند، خود راکسی نمیداند.

۳۰۰

تربیت اخلاقی برای سعادت فرد، کافی است امّا اگر ملّتی علم واخلاق را باهم نداشته باشد بدبخت است .

۳۰۱

شوخی اگر از نشاط خاطر نباشد، از کینه و بددلی است .

۳۰۲

اگر میخواهید که برعدّهٔ خوبان ونیکوکاران جهان بیفزائید، خود - نیکوکاری راپیشه کنید .

۳۰۳

دارائی بسیار مثل فقر وپریشانی، زندگی را تلخ وناگوار میکند .

۳۰۴

تأمّل، مهلتی است که بدانه فکر میدهیم تا بروید وحاصل بدهد .

۳۰۵

ثروت حقیقی آنست که نتوان ازکسی گرفت .

۳۰۶

گفتگو همه از اینجاست که در داد و ستد، قیمت هر چیز را میتوان معلوم کرد مگر قیمت عشق و محبّت را .

۳۰۷

برای خوشبخت بودن، نه ثروت لازم است نه علم، نه مقام، نه قدرت و نه وجاهت ، خلق خوش و قناعت کافی است .

۳۰۸

هر قدر زنان بر زر و زیور خود میافزایند، از لطف و حسن خلق خود میکاهند غافل از اینکه هیچ گوهری مثل روی گشاده ، دل نمیبرد .

۳۰۹

سیاست ، حرفهٔ کسانیست که هیچ حرفه و هنری ندارند .

۳۱۰

پند حکیم بر یکی همچو نسیم میگذرد ، با دیگری همچو عطر گل ساعتی میماند ، در مقبلی هم با جان شیرین میآمیزد و یکی میشود .

۳۱۱

کدام فکر و عقیده است که جمعی آنرا باطل ندانند .

۳۱۲

جواب شوخی را اگر بهتر از آن حاضر نداریم، ندهیم و با دیگران نخندیم .

۳۱۳

توبه آبی است که گناهان را میشوید و رنجهای روحی را شفا می بخشد .
امّا آنکه توبه را می شکند، بلای جان گدازِ سستی و بی ارادگی را سربار بلاهای
دیگر خود میکند .

۳۱۴

بیمار تن بسی گرفتار است امّا گرفتارتر از او بیمار فکر است که از بیماری
خود خبر ندارد .

۳۱۵

چه بسیار صاحبان مال و مقام که باید تشخص و نجابت را از تهی دستان و
خردان بیاموزند .

۳۱۶

هراندازه گفتهٔ دیگری را بخود بستن، منفور است، قول دیگری را شاهد آوردن و از او نام بردن ممدوح است .

۳۱۷

شوخی بشرطی پسندیده است که دیگران را بخنداند و کسی را نرنجاند .

۳۱۸

سلحشوران بهوای قدرت ، دنیا را پر از غریو مرگ و ناله و افغان میسازند شاعران بهوای عشق و محبت ، عالم را پر از شور و نشاط و مهر و صفا میکنند نام هردو در روزگار میماند امّا فرق است میان آنکه بعشق زنده بماند با آنکه نامش بخون آلوده باشد .

۳۱۹

بسا ترقّی ظاهر که مایهٔ پریشانی باطن میشود .

۳۲۰

بهترین خدمت بمردم ، خود را نمونهٔ تقوا و فداکاری ساختن است .

۳۲۱

از همه ضعیف تر را در میان جمع، دست انداختن و مایهٔ تمسخر و خندهٔ دیگران قرار دادن، از تملق گوئی و ناجوانمردیست.

۳۲۲

غالباً پرسش برای دانستن نیست، برای این است که با رأی گوینده مخالفت کنیم.

۳۲۳

نارفیقان، باصرار شما را شریک کار بد خود میکنند امّا کار خوب را تنها برای خود نگاه میدارند.

۳۲۴

وقت شناسی را از مهر و ماه بیاموزیم که برای بقا و عظمت خود. یک لحظه تأخیر نمیکنند.

۳۲۵

وای بر انسانی، اگر دنیای دیگر و عدالت دیگری نباشد.

۲۲۶

هر قدر از خواسته ها بکاهیم زودتر بآرزو میرسیم .

۲۲۷

از یک لحظه دیر کردن بسی سود و فرصت که عمری از دست میرود .

۲۲۸

کودکان و بیخردان تغییر و تازگی میخواهند گرچه از خوبی به بدی باشد .

۲۲۹

بهترین گوهری که بسر انگشت لرزان باید فرو رفت ، اشک یتیم است .

۲۳۰

نمیتوان دائم بنظافت بدن پرداخت اما میتوان مدام در طلب
پاکیزگی روح بود .

۲۳۱

قانون باید برای اینکه دیگران بترسند تبهکار را بکیفر برساند ولی ما باید
او را ببخشیم تا دیگران مهر و بخشندگی بیاموزند .

۳۳۲

در راهیکه همه رفته اند و رسیده اند، باید بید رنگ قدم برداشت در راهیکه خودمان پیدا کرده ایم هرچه درنگ و دقّت کنیم، بجاست.

۳۳۳

نعمت در دست ما مثل بازیچه در دست کودکانست، عاقبت آنرا خراب میکنیم و غرامیگیریم.

۳۳۴

هر تغییر و تازگی دلیل بر ترقّی نیست. ترقّی آنست که بر آسایش مادّی و پیشرفت معنوی بیفزاید.

۳۳۵

آدم متکبّر، آسانترین شکار رندان و تملّق گویان است.

۳۳۶

اگر فکر و تدبیری را که صرف انتقام و دشمنی میکنیم، صرف گذشت و- دوستی کنیم، دشمنان همه دوست خواهند شد.

۶۵

۳۳۷

نظم ظاهر دلیل بر نظم باطن است.

۳۳۸

سکوت آبی است که بر آتش خشم ریخته میشود.

۳۳۹

تندرستی، جای جوانی را میگیرد و مهربانی جای خوشگلی را.

۳۴۰

نشاط و جوانی روح، نعمتی است که تا روز واپسین، در افزایش تواند بود.

۳۴۱

از هوش و استعداد و قدرت خود نا امید نباشید، عشقی پیدا کنید تا این همه نمایان شود.

۳۴۲

آدم و مخرج بیش از دیگران بپول احتیاج دارد در صورتیکه آدم خسیس اصلاً بپول محتاج نیست.

۳۴۳

خوبرویان درعین غرور، بیش از دیگران از نقائص خلقت خود نالانند.

۳۴۴

یک مطلب با بیانهای مختلف، معانی مختلف پیدا میکند.

۳۴۵

وقار و سنگینی، اعتماد بنفس میبخشد.

۳۴۶

تردید و تأمل همیشه از احتیاط نیست بلکه غالباً از تنبلی و بی ارادگیست.

۳۴۷

هرقدر تکبّر باطن، مایهٔ آزادی و خرسندیست، تکبّر ظاهر، اسباب گرفتاری و غصه خواریست.

۳۴۸

اگر وقت و همّتی را که آدم تنبل، صرف خراب کردن و پائین آوردن دیگران میکند، صرف آباد کردن و بالا بردن خود کند بجائی خواهد رسید.

۳۴۹

از هنر کسی انتقاد کردن، بهمان اندازه بیرحمی است که از فرزند عزیز کسی بدگفتن.

۳۵۰

نقاد هم در عالم ادب لازمست همچنانکه برای نظم جامعه بمیرغضب محتاجیم.

۳۵۱

تکبّر، بهترین دلیل حماقت است.

۳۵۲

عمل خویش را ستایش کردن، آنرا کوچک و ناچیز ساختن است.

۳۵۳

ثروت اگر صرف نیکوکاری نشود، باریست که باید بزحمت برد و به حسرت گذاشت.

۳۵۴

هنرمند باید نقّاد بیگذشت هنر خود باشد.

۳۵۵

آدم سبک مکنت مورد توجّه و محبّت باشد امّا مورد اعتماد و احترام نخواهد شد.

۳۵۶

دریغا که زبان و دل همیشه با هم نیستند: گاهی دل از بی پروائی و تندروی زبان، خونابه میریزد و گاهی که دل از مهر و محبّت میجوشد، زبان همچو سنگ بسته، از جا نمی جنبد.

۳۵۷

بسا دولتمند که محتاج دلداری فقیر است.

۳۵۸

چون هنوز فلسفه در آسمان کاری صورت نداده و بکشف سرّ خلقت موفّق نشده، باید که لااقل زمین‌نشینان را [illegible] برای [illegible] کند وگرنه بهیچ دردی نمیخورد.

۳۶۰

ممکن است آدم فاسد، اصلاح شده باشد امّا شما احتیاط را از دست ندهید.

۳۶۱

فلسفهٔ تاریخ نوشتن، آسانترین و دشوارترین کارهاست: آسان است چون شهود همه در گذشته اند و نویسنده در تخیّل و تصوّر آزادی دارد، دشوار است ازاینکه باید علل حقیقی وقایع را در تاریکیهای طبیعت بشر و حوادث غیر معلوم پیدا کند و این امریست نزدیک به محال.

۳۶۲

مقیاس زیبائی لباس، برای صاحب ذوق آنست که پوشنده را زیباتر کند و برای آدم بی ذوق آنکه مطابق مُد باشد.

۳۶۳

هیچ مسکری مثل سخن شنونده را مست و تسلیم نمیکند.

۳۶۴

جاهل نعمت را بجان خود بلا میسازد و عاقل بلا را نعمت.

۳۶۵

طبیعت بشر همچو دریای ژرف همواره ثابت است و افکار و روشهای او همچو امواج دریا گذرنده .

۳۶۶

زن و شعر دو لفظند برای یک معنی ، اگر زن نبود شعلهٔ عشق و شعر در نمیگرفت و اگر این شعله و نور نبود ، زیبائی و خوبی زن عالمگیر نمیشد .

۳۶۷

عادت و عقیده همچو نهالی که در زمین بنشانیم ، بچند صباحی ریشه میگیرد امّا بسالها و قرنها بر نمیافتد .

۳۶۸

بعضی بازی و تفریح را هم جدّی میگیرند بعضی با کار و وظیفه هم بازی میکنند

۳۶۹

هیچ صورت زیبائی را نمیتوان مدّتها دید و دوست داشت مگر آنکه هر روز خود را بزیور تازه ای از نیکی و مهربانی بیاراید .

۳۷۰

وقتی میتوان از سوز عشق، حکایت کرد که آتش عشق فرونشسته باشد.

۳۷۱

آنچه را میزبان، خرج خودنمائی میکند، حق ندارد بحساب مهمان نوازی بگذارد.

۳۷۲

اگر کسی مطمئن باشد که بار دیگر باین دنیا خواهد آمد، میتواند این بار را به غم خوردن بگذراند.

۳۷۳

بسی عشق و دوستی را که از خودخواهی بدست خود میکشیم و باقی-عمر را بر این کشته مینالیم.

۳۷۴

اگر متوجه بودیم که هر آن ممکن است دست روزگار ما را از هم جدا کند مهربان تر از این با هم رفتار میکردیم.

۳۷۵

آن سپید روزی که باید بچشم دیگران بکشیم هنوز خوشبختی واقعی نیست.

۳۷۶

داوطلب مقام اجتماعی، دوستان زیاد پیدا میکند اما وقتی بمقام رسید، یک یک از دست میروند.

۳۷۷

غالباً جوانان، اول طرفدار عقیده ای میشوند و بعد، از مرام آن- میپرسند اما شاید هرگز بمنظور اصلی رهبران پی نمیبرند.

۳۷۸

نه تنها لباس خود را برای مهمانی عوض میکنیم، غالباً قیافه و رفتار و گفتار خود را نیز تغییر میدهیم.

۳۷۹

همچنانکه باغبان از زمین خشک، باغی خرم بوجود می آورد، دانا از دل خشک، بهشت صفا و محبت میسازد.

۳۸۰

فرقهٔ سیاسی برای حفظ آزادیست امّا اوّل آزادی را از شما سلب میکند.

۳۸۱

طبیعت معشوق بی آزار و مهربان کسانی است که از معشوقان دیگر همه سرخورده اند.

۳۸۲

قمار یعنی پول خود را بخلاف رغبت بدیگری دادن یا پول دیگری را برایگان بردن. اوّلی سفاهت است و دوّمی دزدی.

۳۸۳

آنکه جز بقمار نمیتواند خود را سرگرم کند شایستهٔ کار اجباریست.

۳۸۴

قرض پدر و مادر بفرزندان علم و ثروت نیست تربیت است و اخلاق.

۳۸۵

هر درد و مصیبتی چاره دارد حتّی مرگ.

۳۸۶

مایهٔ سعادت اجتماع تمدّن و تربیت است ، نه قانون و عقوبت .

۳۸۷

احوال روحی و وضع زندگانی هرکس نمودار عقل و تدبیر اوست .

۳۸۸

عقل از تندرستی بالاتر است زیرا با عقل غالباً میتوان تندرستی را بدست آورد امّا بدون عقل تندرستی از دست میرود .

۳۸۹

بخشایش ، دل گنهکار را به پشیمانی وا میدارد .

۳۹۰

وقتی دوستان از دست رفتند ، میفهمیم که چقدر دوستشان میداشتیم .

۳۹۱

وقتی بخطای دیگری خرده میگیریم در دلمان فغان است که تو از این بدتر کرده ای .

۳۹۲

درخاطری که نظم نباشد پیوسته طوفانست .

۳۹۳

آغوش گرم مادررا مگر بار دیگر در بهشت بیابیم .

۳۹۴

بشمارهٔ آرزوهای نامحدود خود ، بهانهٔ نالیدن داریم .

۳۹۵

بهترین زینت زن ، خلق خوش است و تندرستی .

۳۹۶

انقلابُ بدست طبقه بالا صورت میگیرد و بنام طبقه پائین تمام میشود .

۳۹۷

خدا ، یا بهر نام دیگر که اورا بخوانیم ، وجودیست که برای رفع مشکلات عقلی و عملی و عاطفی خود همگی بدان محتاجیم . اختلاف از اینجاست که هر کس این وجود نادیده و نشناخته را درخور فهم و احتیاج خود ، توصیف میکند .

۳۹۸

سرگذشتهای محزون و نمایش های غم انگیز، طالب فراوان دارد، چون بسیاری غم را از شادی بهتر می پسندند.

۳۹۹

خوشی بر دو گونه است: یکی آنکه بدنبال خود، خوشی دیگری ایجاد میکند، دیگری آنکه رنجی در پی ببار میآورد. این نوع دوم خواهان بیشتری دارد.

۴۰۰

زینت زنان برای حسود کردن یکدیگر است وگرنه مردان، بروی خوب و خلق خوش، دل میبازند نه بزینت و لباس.

۴۰۱

غالباً زینت برای پوشاندن عیب است، اما بیننده را متوجه عیب میکند.

۴۰۲

گل یاس قدیمی را نه تنها بخاطر رنگ و بو دوست دارم، برای این میپرستم که محبتها و نوازشها و آنهمه یادگار جانسوز خانهٔ پدر را بخاطرم میآورد.

۴۰۳

سیاستیون، هر ملتی را متناسب با عقل و شعوری که دارد، فریب میدهند.

۴۰۴

بعضی شاد بدنیا میآیند و بعضی افسرده .

۴۰۵

خودستائی نزد عوام، مؤثرتر از لیاقت و کاردانی است .

۴۰۶

غمی که بعلتی باشد، آسانست، آن غم کشنده است که علت معلومی ندارد .

۴۰۷

مرد سیاسی برای تفسیر کلماتی مانند دوستی و عهد و وفا و وطن پرستی و نوعپروری ، قاموس خاصی دارد که همواره در تغییر است .

۴۰۸

بدبینی و بدخواهی ، از خواص طبایع مغموم است .

۴۰۹

بسا که تن و جانرا برنج و زحمت میاندازیم تا برای خود غمی فراهم کنیم.

۴۱۰

مردم از صلاحیّت و تقوای مرد سیاسی نمیپرسند و با دّعا و بی پروائی و سماجت او تسلیم میشوند.

۴۱۱

ادب و فروتنی در نظر عوام، دلیل بی لیاقتی است.

۴۱۲

زنیتی که زیبائی دروغی بسازد، گرفتاریها ببار میآورد.

۴۱۳

مستی و غمی که از رقّت شعر و لطف هنر دست میدهد، از هر سرور و نشاطی خوشتر است.

۴۱۴

غمی که بخاطر دیگری باشد، لذّت دارد.

۴۱۵

چرا انتظار داریم که دیگران بنفع ما رفتار کنند، مگر ما همیشه بمنفعت خود رفتار میکنیم؟

۴۱۶

چه سست و موهوم است حق و عدالت بشری که از قدرت سخن وکیلی ثابت میشود و از ضعف سخن او باطل.

۴۱۷

اگر دانا خطا کرد، نگران نباید بود چون در راه صاف لغزیده و افتاده و آسان برخواهد خاست، امّا اگر نادان خطا کند، در پرتگاهی لغزیده و شاید تا به نیستی خواهد رفت.

۴۱۸

سعادت خانواده بسته برهبری عاقلانهٔ پدر و اطاعت زن و فرزند است.

۴۱۹

سخن دلنشین از خود ستائی عاریست.

۴۲۰

در نهاد هر عاقلی دیوانه‌ای پنهانست .

۴۲۱

تنها منطق و استدلال، کافی نیست ؛ ترکیب عبارات و طرز بیان و آهنگ صدا و قیافه و شخصیّت و غرض ناطق و احوال روحی و مزاجی و منفعت شنونده و عوامل مانند سردی و گرمی و روشنائی و تاریکی هوا و بسیاری دیگر در ردّ و قبول مطلب اثر دارد .

۴۲۲

خودشناسی یعنی درکیفیّت احوال خود غور کردن، تا دانرا خودپسندتر وگمراه‌تر میکند .

۴۲۳

اگر در وجود خود جستجو کنیم، می‌بینیم که هزار قدرت در اختیار داریم و نمی‌دانیم .

۴۲۴

نخواستن شدید از فرط خواستن است .

۴۲۵

عاقل هر روز برای خود وسیلهٔ تفریحی میسازد .

۴۲۶

علاقهٔ شدید پیران بمال و مقام از حرص وهوس نیست ، برای فراموش کردن پیری است .

۴۲۷

هر چه بر مال و قدرت میافزائیم بیشتر احساس ناتوانی و احتیاج میکنیم ومال و قدرت بیشتری میخواهیم .

۴۲۸

اگر هیچکس شما را نخواهد غمی نیست زیرا بزرگان عالم با بهترین-افکار و گفتار خود، بهمصحبتی شما حاضر و مشتاقند .

۴۲۹

صاحب عیب به بدیهای عیب خود آگاه است شما با شمردن آن بدیها او را در نقص و خطای خود استوارتر میسازید .

۴۳۰

غم خوردن و نالیدن، لذتی است که بعضی بهیچ قیمت از دست نمیدهند.

۴۳۱

هر آزاد فکری، بهزار بند وهم و خرافه گرفتار است.

۴۳۲

هیچ کاری مشکل نیست، جرأت اقدام دشوار است.

۴۳۳

شب را باید به آغوش گرم محبّت پناه برد وگرنه افکار جانکاه، در تاریکی و تنهائی، بیداد میکند.

۴۳۴

همچنانکه بیش و کم هر علمی را میتوان فرا گرفت، شادکامی را نیز میتوان آموخت زیرا شادکامی هنریست آموختنی.

۴۳۵

هیچ نعمتی در قفس، خواستنی نیست.

۴۳۶

فرمانروائی که برای کسب قدرت ، بیداد میکند ، نادانی است که از قدرت عدالت خبر ندارد .

۴۳۷

کمتر روزیست که بخت با ما نباشد لکن چه فایده که ما او را ندیده میگیریم.

۴۳۸

بزرگترین کتاب معرفت ، در آسمان شب گشوده است .

۴۳۹

خوشگلی که پیر شده و صاحب عنوانی که از کار افتاده ، از بی مهری روزگار و حق ناشناسی مردم مینالند ، غافل از آنکه دکان بی متاع را باید تخته کرد و دم فرو بست .

۴۴۰

برای اینکه بدانید تقصیر از بخت نبوده ، ببینید چند بار در زندگی بشما رو آورده و شما او را ندیده گرفته اید .

۴۴۱

ما همه افسانه سازیم و مدام در عالم خیال، آرزو های خام می پزیم و عشقهای بیهوده میورزیم و در حوادث عجیب پهلوانیها میکنیم . غالبًا اینگونه وقایع خیالی مارا از حقیقت زندگی دور میکند و براه ناصواب رهنمون میشود ، برای فرار از خیالبافی باید بخواندن افسانه هائی خود را سرگرم کرد که خواننده را بصورتهای حقیقی و امکانات معقول زندگی ، آگاه تر و داناتر میسازد .

۴۴۲

توانا کسی است که از توانائی خود خبر دارد و آنرا بکار میبرد .

۴۴۳

چه بسا بخت و آسایش و حتی عشق را که فدای تغییر و تازگی میکنیم .

۴۴۴

ناگواریها و ناکامیها را ورزش روحی قرار بدهیم .

۴۴۵

دانا کسی است که بهوسها و بچگیهای خود و دیگران میخندد .

۴۴۶

آنکه در عالم دانش و هنر سیر میکند، احتیاجی بروزنامه ندارد زیرا خبرهای
بزرگ باو میرسد و خبرهای کوچک شایستهٔ صرف وقت نیست.

۴۴۷

بنای عدالت و قانون، غالبا بر رسوم و عاداتی است که از جهل و
بیداد بوجود آمده.

۴۴۸

هیچ لفظی معنی صریح ندارد: نه دوستی، نه دشمنی، نه خوبی و نه بدی

۴۴۹

هیچ حالی رنج آورتر از خودسازی نیست: پیری که خود را جوان میسازد
جاهلی که خود را عالم مینماید، فقیری که خود را دارا نشان میدهد...

۴۵۰

مشکل اینست که نه از زیبائی میگذریم و نه از خوبی و این آب و آتش را
در یک وجود میخواهیم.

۴۵۱

مادّیات در نظر دارنده هر روز کوچکتر و ناچیزتر میشود و معنویّات در فکر صاحب معنی هر روز بزرگتر و مفیدتر .

۴۵۲

آنکه دانش میاندوزد ، در راهی هموار است ، آنکه سیاست میبازد ، بر طنابی لغزان میرود .

۴۵۳

چشم ورزیده ، زیبائیرا در میان زشتیها می بیند .

۴۵۴

همه خوبیها را از معشوق میخواهیم ، چرا از چشم و دل خود نمیخواهیم که خوبی و زیبائی را در معشوق بیافرینید .

۴۵۵

در فرقهٔ سیاسی ، عدّهٔ زیادی جمع میشوند و وقت و آزادی و احیاناً منافع خود را بمنفعت عدّهٔ قلیلی صرف میکنند .

۴۵۶

فداکاران وجانبازان سیاسی، بیشتر آنهائی هستند که مقصود را نفهمیده اند.

۴۵۷

منشأ بدبختیهای بزرگ، در غفلتهای کوچک است.

۴۵۸

زن، سعادت خود را بزیبائی میفروشد، مرد بقدرت.

۴۵۹

شاعر و هنرمند از هرکس بداشتن آزادی، شایسته ترند.

۴۶۰

گرفتاری هنر کافی است، هنرمند باید از هر گرفتاری دیگر بپرهیزد.

۴۶۱

عادت خوب را بجامعه قبولاندن، بسی دشوار است امّا او را از عادت بد منصرف کردن دشوارتر است.

۴۶۲

مُسرف و خسیس هر دو بیچاره و محتاجند .

۴۶۳

اگر هر کس میتوانست آنطور باشد که دیگرانرا میخواهد دنیا بهشت میشد .

۴۶۴

رشتهٔ الفت ممکن است از دوری پاره نشود ، امّا نازکتر خواهد شد .

۴۶۵

چرا برای پدران و مادران مکتب خاصّی نیست که تربیت اولاد را بیاموزند .

۴۶۶

کاری که بی فکر و تأمّل انجام میدهیم اگر به نتیجهٔ خوب رسید از عقل و تدبیر ما
نبوده ولی اگر حاصل ناروا ببار آورد از بیفکری و بی تدبیری ما خواهد بود .

۴۶۷

بعضی نشان بیهوشی و بی عقلی میدانند که بگویند رنجی ندارند ، راست یا
دروغ ملالی میسازند و بخود می بندند .

۴۶۸

قناعت و خوش بینی ، پرسودترین سرمایه ایست که باید برای فرزندان گذاشت .

۴۶۹

بفرزندان عزیز خود همه گونه دانش میآموزیم مگر علم خوشبختی را .

۴۷۰

همچنانکه آب را در تشنگی باید نوشید ، شعر و سخن را وقتی باید شنید که فراغ خاطر و حالی باشد .

۴۷۱

عیب خود را شمردن ، عین خودستائی است .

۴۷۲

وای بر پدری که فرزند را گرفتار نتیجهٔ سوء عمل خود ببیند .

۴۷۳

هر عیبی چند عیب دیگر بوجود میآورد ، امّا قمار مادر همه عیبهاست .

۴۷۴

علم از مغز انسانی همچو آتش فشان فرو میریزد و اگر سدّی از دو لبهای آن بسته نشود، جهان را سراسر خواهد سوخت .

۴۷۵

ثروتمند آن فقیر نیست که نیاز ندارد و فقیر، آن ثروتمندی که سراپا - نیاز است .

۴۷۶

نمیدانیم کودک امروز، فردا با چه وضعی روبرو خواهد شد و چه تربیت و معلوماتی لازم خواهد داشت امّا صفاتی که در هر حال او را یاری خواهد کرد، کوشش است و قناعت و خوش بینی .

۴۷۷

آنکه روز را دوستی و مهر ورزیده، شب را خوابهای خوش می بیند.

۴۷۸

هنرمند باید قناعت پیشه کند تا آزاد و آسوده بگرفتاریهای هنر بپردازد

۴۷۹

بهترین دلیل برا اینکه خوشی بر رنج میچربد این است که در هر حال دلمان میخواهد زنده باشیم.

۴۸۰

دانستن را بر ندانستن ترجیح میدهیم گرچه مایه ناراحتی باشد.

۴۸۱

زندگی کوشش است، آن لحظه که دست از کوشش برداشتیم مرگ آغاز میشود.

۴۸۲

آدم پخته بحرف موافق و مخالف یکسان گوش میدهد.

۴۸۳

یک لقمه نان و یک آغوش گرم محبّت و سرگرمی کار برای خوش زیستن کافی است.

۴۸۴

اوّلین وظیفهٔ گوینده این است که بگفتهٔ خود معتقد باشد.

۴۸۵

سعادت، زائیده خلق وطرز فکر ما است و چون هیچکس نمیتواند
برخلق و فکر خود مسلّط باشد، سعادت کامل میّسر نمیشود.

۴۸۶

تسلّط زن برمرد، از خودداری اوست.

۴۸۷

شعری دلنواز و منظره‌ای خیال انگیز، برای یکروز عیش و حال کافی است.

۴۸۸

نویسندهٔ جوان، آتش عشق دارد امّا نمیتواند سوز خود را بیان کند،
نویسندهٔ سالخورده قوّهٔ بیان دارد امّا از خاکستر یادگار، حرارت میگیرد.

۴۸۹

هنر اگر بدست عقل نباشد هنرمند را فاسد و بیچاره میکند.

۴۹۰

آنها که فکر میکنند، کم حرف میزنند و آنها که زیاد حرف میزنند، کم فکر میکنند.

۴۹۱

دو کار آسان است : یکی اشتباهات شکست خورده را گفتن، دیگری محاسن فاتح را شمردن .

۴۹۲

ثروت اگر بدست عقل نباشد، مایهٔ ادبار و سیه روزی خواهد بود.

۴۹۳

غیبت از لذتهای بزرگست امّا لذّت خودداری، از آن بیشتر است.

۴۹۴

مملکت در قضاوت بیطرف بود امّا دل بیطرف نمیماند .

۴۹۵

اگر آن صورت زیبا را که منتهای آرزوست دیدی بیچاره نشو، از او بهتری هم هست .

۴۹۶

بهترین سرگرمی و اشتغال و وظیفهٔ انسانی، تهذیب نفس است .

۴۹۷

اوّل بینا لیم تا بعد علت نالیدن را پیدا کنیم .

۴۹۸

هرچه بخودمان محتاج باشیم مایهٔ آزادی و خرسندیست هرچه بدیگران احتیاج داشته باشیم مایهٔ بیچارگی و رنجوری .

۴۹۹

چه زشتیها و جنایتها که بهانهٔ احتیاج صورت میگیرد .

۵۰۰

طبیعت پذیریست که آرزوهای ما را بآن اندازه که برشد رسیده باشیم، برمیآورد.

۵۰۱

شکستی که از قدرت اسلحه باشد جبران میشود اما شکستی که از برتری دانش و تمدّن فاتح برسد جبران پذیر نیست .

۵۰۲

هر خواهشی که از ضمیر بشر بگذرد شدنی است .

۵۰۳

طبیعت در پیش دانش موم است و در مقابل نادانی سنگ خارا .

۵۰۴

انسان مجبور است که خود را مختار بداند .

۵۰۵

اگر برضایت و آسانی ، تن بتکلیف و اجبار بدهیم ، عین اختیار و آزادی خواهد بود .

۵۰۶

چه آسوده سری که بی سروکار پنهان ، به بالین فرود میآید .

۵۰۷

طبیعت ، میدان آزمایش هوش و فکر بشر است .

۵۰۸

تشنهٔ نام ، ازگناهی که او را بشهرت برساند رو نمیگرداند و از ثوابی که شهرت نیاورد میگریزد .

۵۰۹

بهترین سلاح جنگ، تعصب است و نادانی .

۵۱۰

هر نعمتی را میتوان باز بدست آورد مگر نام نیکی که ببدی مشهور شود .

۵۱۱

نام نیکی را که از پدر رسیده، باید همچو جام بلورین، با احتیاط فراوان نگاه داشت .

۵۱۲

آنچه برای خوشبختی مورد احتیاج است، یک آب باریک است و آنچه ما برای گرفتاری و رنج خود بدان محتاجیم، یک دریاست .

۵۱۳

شهرت مردان سیاسی، غالباً لباسی است که «بخت یا اتفاق» یا مکر و فریب، برآنان پوشیده، چه بسا اگر این لباس بیفتد، وجود زشت و ضعیف نمایان خواهد شد .

۵۱۴

توانائی و نیکبختی هر ملّتی بسته به اتّحاد و پیوستگی افراد است .

۵۱۵

هر سرّی که پنهان کنیم ، مانند قرحه ای در بدن همواره جان را میکاهد .

۵۱۶

رمز خلقت دلیل بر نارسائی فکر بشر است وگرنه رمزی در کار نیست .

۵۱۷

اسلحهٔ دشمن آنقدر خرابی نمیکند تا تخم نفاق و نومیدی که در ملّتی بپاشند .

۵۱۸

اگر بخودمان راست بگوئیم ، چنان پیراسته میشویم که احتیاج بدروغ گفتن بدیگران ، نخواهیم داشت .

۵۱۹

غالباً ملّتی که در بلا و سختی باشد رو به بلندیست و ملّتی که بناز و نعمت رسیده باشد رو به پستی .

۵۲۰

بهترین شعری که از دولب برآید، بوسه است .

۵۲۱

رنج راعریان حس می‌کنیم و خوشی را از پشت پیراهن .

۵۲۲

زینت بسیار از زیبائی میکاهد و زشت را زشت‌تر میکند .

۵۲۳

مرد شیر است و زن شیربان، نگاهداری شیر از شیر بودن دشوارتر است .

۵۲۴

اگر بشر، معشوق خوبی بود، صوفی بدنبال خدا نمیرفت .

۵۲۵

موسیقی هر ملّتی، زبانی است که باید آموخت .

۵۲۶

عیش کردن غیر از خوش بودنست .

۵۲۷

عادت بشکایت کردن و نالیدن، طبع راپست و دماغ راازتفکّر و تدبیرخالی میکند .

۵۲۸

گرفتاری عشق ازاینستکه دو عاشق، نه یکدیگر رابیک طور دوست دارند ونه بیک اندازه .

۵۲۹

موسیقی زبان آزاد هنرمنداست که هرچه بخواهد بی ترس وخجالت بمعشوق و بدنیا میگوید .

۵۳۰

چه خوب است که خانه واثاثیهٔ مجلّل، بافهم ودانش صاحبخانه متناسب باشد وگرنه گوئی درکاخی، چهارپابسته باشند .

۵۳۱

عقل ونیکبختی قرین یکدیگرند .

۵۳۲

آنکه دشمن خود را میکشد، او را خلاص میکند و خود را گرفتار.

۵۳۳

موسیقی، بیان آرزوها و خواهشها و دردهای ناگفتنی است.

۵۳۴

صبح روشن آنست که با دل پاک و مهربان از خواب برخیزیم.

۵۳۵

مذاهب و عادات و رسوم مختلف است اما اصل اخلاق همه جا یکیست.

۵۳۶

برای عاقل شدن، یک شعر کافی است، برای عالم شدن یک کتابخانه کفایت میکند.

۵۳۷

هر دین و عقیده و مسلکی را بر پایهٔ اخلاق بنا میکنند لکن این پایه در زیر بنا پنهان و فراموش میشود.

۵۳۸

از پیش آمد خوش، شاد و خرسند میشویم امّا شادی و خرسندی واقعی آنست که در خوشی و ناخوشی هر دو با ما باشد.

۵۳۹

آنکه بملت خود خیانت میکند نادانی است که مادر خود را بدشمن میفروشد و بجز تحقیر و تمسخر پاداشی نمیگیرد.

۵۴۰

وجود خود را از چشم دیگران تماشا کنید و ببینید چه صُورتی دارید: آیا گلی هستید و نسیم و نور آفتابی یا خاری و طوفانی و ظلمت وحشت زائی.

۵۴۱

تنها وجودیکه گناهان خود را درهمین دنیا با رنج و فداکاری میشوید مادر است.

۵۴۲

موسیقی، بهتر از هر سخنی میتواند دل را از مهر و شفقت یا از خشم و خصومت به تپش درآورد.

۵۴۳

هرکه با نغمهٔ صبح مرغان هماواز شود ، روز را همه سرخوش خواهد بود.

۵۴۴

با ما است که هرصبح بقصد کینه توزی و جدال و جان کندن از خانه بیرون برویم یا برای مهرورزیدن و نیکی کردن و خوش زیستن .

۵۴۵

جوانان ، سرگشته و آشفته ، خانواده را میگذارند و از این و از آن و از معشوق و از عاشق ، تمنّای مهر و محبّت بیریا میکنند غافل از آنکه آنچه میجویند در دل پدر و مادر و در خانواده است و بس .

۵۴۶

اگر عقل و دانش و رفتار ما ساختهٔ پدر و آموزگار باشد ، دل ما ساخته و پرداختهٔ مادر است .

۵۴۷

حرف سخت ، بیشتر از بی فکری ناشی میشود تا از بد دلی .

۵۴۸

آنکه بدانش خود مغرور است، کسی است که با یک کوزه آب از-
رودخانه برگشته وادّعا دارد که هرچه آب بوده برای ما آورده.

۵۴۹

پریچهره ای که شمارا نخواهد همان اندازه خواستنی است که گلی از گلزار
بی پایان دنیا.

۵۵۰

آنروز که دنیا بکام است، بزرگ و فیلسوف میشویم و میتوانیم از خواستنیها
ونعمتها همه چشم بپوشیم؛ آنروز که برگشت، طفلی میشویم در پی بازیچه ها زار و نالان.

۵۵۱

هنرمندان در آماج بی هنران نشسته اند.

۵۵۲

موسیقی صفیریست که یاران و یادگاران و غمها و خوشیهای گذشته را
زنده میکند و با وا و دستان میآورد.

۵۵۳

باميد فكر وكوشش خود باشيم نه بانتظار بخت و اتفاق .

۵۵۴

دزدان بين خود ، آدم درست را برياست انتخاب ميكنند .

۵۵۵

بعضى در عين تلاش و كوشش ، آرامند و بعضى بيكار نشسته و در اضطرابند .

۵۵۶

بسا كه قصد ديگرى داريم و حرف ديگرى ميزنيم .

۵۵۷

تفريح و سرگرمى هركس ، شاخص فكر و تربيت و حال دل اوست .

۵۵۸

هر روز صبح از آسمان ندا ميرسد كه تاريكيها را از خود فرو بريز و زندگى را از سر بگير .

۵۵۹

آدم ولخرج ، مثل شخص مريض ، مايهٔ زحمت و رنج ديگران است .

۵۶۰

با همه مهری که با طفال خود داریم و اندوخته ای که از دانش و ثروت و سایر وسایل خوشبختی برایشان میگذاریم، دلهای نازکشانرا چندان از زهر خودبینی و حرص و رقابت و کینه توزی پر میکنیم که در تمام عمر روی سلامت و خوشی را نمی بینند.

۵۶۱

پیر کامل آنست که تازگیهای زمان خود را هر چند عجیب و ناروا باشد بارؤی خوش بپذیرد، جوان عاقل آنستکه بعادات و افکار قدیم هر چند کهنه و بی مصرف باشد، بدیدهٔ احترام بنگرد.

۵۶۲

آنکه بتفکّر خو نگرفته، از تجربیّات زندگی نتیجه نمیگیرد، مانند کسی است که- افزار ماشینی را در اختیار دارد امّا نمیتواند آنها را بهم وصل کند.

۵۶۳

آنکه نانی دارد و پوشش و پناهی، فقیر نیست، فقیر آنست که بیشتر میخواهد وحسرت میبرد و کوشش نمیکند.

۵۶۴

فقری که از تنبلی یا اسراف باشد، گناه است ؛

۵۶۵

تفریح و سرگرمی، باندازهٔ کار و وظیفه اهمّیت دارد امّا خوش آن-
سرگرمی که خود کار مفیدی باشد .

۵۶۶

عوام از ناطق، زبان آوری و شیرین سخنی میخواهند نه فکر درست .

۵۶۷

عقیدهٔ عمومی، عقیدهٔ یک یا چند نفر است که بگردن عموم میگذارند.

۵۶۸

بعضی فقر را وسیلهٔ محبوبیّت قرار میدهند .

۵۶۹

بعضی از منفعت و صحّت و سعادت خود چشم میپوشند امّا از عقیدهٔ
غلط خود دست برنمیدارند .

۵۷۰

اگر غصّه های بیجا صلی را که خورده ایم، حساب کنیم خیلی غصّه خواهیم خورد.

۵۷۱

هرچه بیشتر از انسانها بگریزیم، از انسانیّت گریخته ایم.

۵۷۲

فکر خود کردن، ما را با حیوانات شریک میکند، بفکر دیگران بودن، ما را
از جرگهٔ حیوانات بیرون میبرد.

۵۷۳

اکثریّت در ظاهر حکمفرماست و اقلیّت در واقع و باطن.

۵۷۴

اگر میخواهید بدانید چه اندازه هوش و عقل و دانش و تجربه دارید ببینید
چه اندازه از زندگی برخوردارید.

۵۷۵

هر سخندانی میتواند دانشمند باشد امّا هر دانشمندی سخندان نمیشود.

۵۷۶

بآنها که مذهب را موهوم میدانند، بگوئید بفرض آنکه حرف شما درست باشد کدام عقیده و مسلک است که موهوم نیست؟ پس خوش آن موهومی که بما امید عمر جاوید و همّت زندگی و تحمّل سختی می بخشد.

۵۷۷

اگر بدانیم که در این زمان و مکان بی پایان چه دوام و بقا و اهمیّتی داریم شرمنده بجای خود می نشینیم.

۵۷۸

تنها بدنیا میآئیم و تنها میرویم، وای اگر تنها دل زندگی کرده باشیم.

۵۷۹

عقیده مثل باروت، اگر آزاد باشد، چیزی نیست امّا اگر فشرده و پنهان شد، خطرناک میشود.

۵۸۰

کاری که دیوانه نمیکند، از بزرگان سیاست سر میزند و مردم می پسندند.

۵۸۱

نه این است که در نتیجهٔ تعقّل و استدلال، بعقیده ای برسیم، بلکه اوّل عقیده را میپذیریم، سپس بدنبال دلیل و برهان میرویم .

۵۸۲

هر فردی مذهب خاصّی دارد .

۵۸۳

آنکه زیر بار منّت است، بهر وسیله برای منّت گذار خود تقصیر و گناهی پیدا میکند.

۵۸۴

کسیکه در وجود خود شخصیت و بر ازندگی نمی بیند، بقیمت جان و حتّی وجدان در تحصیل مقام میکوشد .

۵۸۵

غالباً بساط عیش را می چینند و به غصّه خوری می نشینند .

۵۸۶

دلبری آسانست امّا دلداری کار هر کس نیست .

۵۸۷

سعادت خانواده دو شرط واجب دارد: محبّت و ادب، امّا ادب از محبّت لازمتر است.

۵۸۸

آنچه بیش از هر چیز از معشوق میخواهیم، دوستی است، دوستی از عشق واجب تر است.

۵۸۹

عشقی که از دوستی برآید هرگز نمیمیرد، عشقی که بدوستی نکشد، یا میمیرد و یا بدل بدشمنی میشود.

۵۹۰

زن اوّل نازش میخواهد تا بتواند محبّت کند، من اوّل محبّت میخواهم تا بتوانم نازبکشم، اینستکه میانهٔ ما بآسانی نمیگیرد.

۵۹۱

تنها درد و رنج عشق است که همه بجان میخرند.

۵۹۲

بکوشیم امّا بر سیدن شتاب نداشته باشیم .

۵۹۳

بزرگترین و دشوارترین وظیفهٔ ما خوش زیستن است .

۵۹۴

بسی عشق که مرده امّا قالب بیروح او در جنب و جوش است .

۵۹۵

دل عاشق ، بیک حرف خوش معشوق ، یکعمر محنت را فراموش میکند .

۵۹۶

هنر در این است که با آنچه داریم بسازیم و آنچه را با کوشش بدست نمیآید
با خیال جبران کنیم .

۵۹۷

ای بسا که بنام عشق ، زنان دلربائی و عاشق کشی میکنند و مردان شکار
و هوسبازی .

۵۹۸

عاشق علم و هنر یک غصّه دارد، آنکه روزی این عیش و سُرور از دست مرگ بسر میآید .

۵۹۹

زمستان به آرزوی بهـــار میگذرد امّا بهار، خود هزار آرزو ببار میآورد.

۶۰۰

سرمایهٔ علم و هنر همیشه سود میدهد .

۶۰۱

هرچه در علوم دیگر پیش میرویم، بر قدرت و غرورمان میافزاید هرچه در علم هیئت غور میکنیم، حقیرتر و بیچاره‌تر میشویم .

۶۰۲

حیله، راه پرپیچ و خم نادانی است که راه آسان درستی را نمیداند .

۶۰۳

وقتی یک کتاب خوب بدست آورده اید ، دیگر چه غصّه دارید .

۶۰۴

گوشه را باید در خانهٔ دل گرفت و گرنه گوشه گیری و فرار از مردم برای ندیدن سعادت دیگرانست .

۶۰۵

گفته و نوشتهٔ سیاسی ، وقتی در ما اثر دارد که گوینده یا نویسنده را نشناسیم و با غراض او آگاه نباشیم .

۶۰۶

شاید از دروغ مشکلی حل شود امّا صد مشکل از آن میزاید .

۶۰۷

شیوائی کلام ، مانند نوای موسیقی ، لباسی است که شاهد فکر را دل نشین تر و شورانگیزتر میکند .

۶۰۸

دریچه فکر و دل را بخوشیها باز کنیم که پرهیز از خوشی ، نه عقل است ، نه متانت و نه بزرگواری .

۶۰۹

آنهاکه نه هوش زیادی دارند و نه عقل سرشاری، گاهی مردمان خوب و درستی هستند قابل دوستی و اعتماد؛ مردم باهوش که از عقل بهره ای ندارند زرنگ و نادرست و بیوفا میشوند اما آنکه از هوش و عقل هر دو نصیب دارد فرشته ایست که برای دوستی و نیکوکاری باین دنیا آمده.

۶۱۰

اگر عشق بشهرت نبود، از بدان هیچ کار خوبی سر نمیزد.

۶۱۱

آنکه نمیتواند با خودش دوست و همصحبت باشد، در این دنیا غریب است.

۶۱۲

وقتی به آرزو رسیدیم، می بینیم این آن نبود که میخواستیم.

۶۱۳

خاطر خسته و ناراضی انسان را آسان میشود بگفته یا نوشته ای ویران کرد از رنج خاطرها کاستن و بر دردها مرهم گذاشتن دشوار است.

۶۱۴

اغلب بنا بوظیفه و عادت، عیش میکنیم نه برای لذّت بردن .

۶۱۵

بزرگترین سخن بزرگان را از کتاب بشنوید .

۶۱۶

چیزی که موجب غصّهٔ دیگران نمیشود، چرا باید باعث غصّهٔ ما باشد .

۶۱۷

گنجینهٔ دانش را بهر قیمتی بخرید ارزانست .

۶۱۸

هر کتابی که بخانه میبرید دانشمندیست که بخدمت خود میگمارید .

۶۱۹

علم، خانه را بنا میکند هنر آنرا جای عیش و زندگی میسازد .

۶۲۰

هرکس سعی میکند که دیوانگیهای خود را بپوشاند مگر دیوانهٔ عشق .

۶۲۱

چه بسا مقام ابلهان را که عقلا حفظ کرده اند .

۶۲۲

محرومیّت بآرزو جان میبخشد ، وصال آرزو را میکشد .

۶۲۳

فکر زیباست که خانه را زینت میکند روح سالم است که بزندگی آسایش میبخشد ، خلق خوش است که روزگار را خوش و شیرین میسازد .

۶۲۴

هنرآموز باید چشم از مال و مقام بپوشد و هزاران نیش و آزار حسودان و بدخواهان را بجان بخرد تا مگر بعضی او را در حیات یا پس از ممات بپسندند .

۶۲۵

سه احتیاج اصلی داریم ، تندرستی ، عشق ، وسیلهٔ زندگی . تندرستی بورزش است و کم خواری ، عشق به بردباری و وفاداری ، وسیلهٔ زندگی بکار و قناعت .

۶۲۶

آنکه همه وقت انتظار موفقیّت دارد، حتماً شکست خواهد خورد، امّا آنکه
انتظار و تاب شکست دارد، پیوسته قرین موفّقیّت است.

۶۲۷

غالباً نزدیکان، یکدیگر را دیوانه میدانند زیرا از نزدیک دقّت کرده و
آنمقدار از بی منطقی و جنونرا که در هر وجودی هست در یکدیگر دریافته اند.

۶۲۸

با همین غصّه که دارید بسازید، تیر سم آن غصّهٔ بعدی که برای خود خواهید
تراشید از این بدتر باشد.

۶۲۹

همچنانکه در زندگی، چند بار اندازهٔ لباس عوض میشود، باید چند بار نیز
افکار و عادات را عوض کرد تا مناسبِ سِنّ و وضع و زمان باشد.

۶۳۰

چارهٔ گرفتاریها را در کتاب بجوئید.

۶۳۱

جوانی بحرمان میگذرد ، پیری بتأسّف .

۶۳۲

درگرفتاری باید فکر را بجنب و جوش درآورد نه اعصاب را .

۶۳۳

نداری عیب نیست امّا قرض داری از بی تدبیری است .

۶۳۴

غذای خوب خوردن ، گواه ذوق است و پرخوردن گواه بیذوقی .

۶۳۵

ادب و انصاف وحق شناسی و سایر صفات خوب محصُول تربیت است نه فطری انسانی .

۶۳۶

آهنگ وترکیب وتعبیرات هر زبانی ، از روحیّه وخلق وخوی اهل آن زبان حکایت میکند .

۶۳۷

از دشمنی تا دوستی یک لبخند درمیانست .

۶۳۸

در اوّل صاحب عقیده و پیشوا، مردم را بدنبال خود میکشد امّا بعدها
هرچه فریاد کند که اشتباه کردم و توبه دارم مردم او را با خود میکشند و میبرند.

۶۳۹

تنها نعمتی که برنج زیستن میارزد، آزادیست .

۶۴۰

زحمت و خطر زیبائی از سایر نعمتها بیشتر است .

۶۴۱

آن اندازه بخواستنیهای این جهان، علاقمند باشیم که از شخصیّت و
صفات انسانی ما نکاهد .

۶۴۲

حسادت در وجود زن بحدّ جنونست .

۶۴۳

اساس زندگی بر همچشمی است .

۶۴۴

گاه یک پند بجا ، بهتر از صد مال و مقام ، وسیلهٔ خوشبختی میتواند بود .

۶۴۵

آدم عاقل برای هر پیش آمد ناگواری مهیّاست .

۶۴۶

موضوع بدبختی جوانان ، غالباً اسباب خنده و تفریح است امّا نباید خندید زیرا خیال میکنند نمیفهمید یا با آنها دشمنی دارید .

۶۴۷

شخص مجرّب ، از هیچ خیانت و بیوفائی تعجّب نمیکند .

۶۴۸

غم و پریشانی حال دائم ماست ، خوشی و خرسندی را اگر دست داد باید هر چه بیشتر بحیله و تدبیر نگاهداشت .

۶۴۹

عیش شاعر در سوختن است .

۶۵۰

زندگی که در آن امید و آرزو نباشد، از مرگ دشوارتر است .

۶۵۱

هر چه بیشتر بخوانید، بیشتر و بهتر زندگی کرده اید .

۶۵۲

یک روز عاقلانه زندگی کردن، بهتر از یک عمر نادانی است .

۶۵۳

ناله ها و شکایتها وقتی بزبان موسیقی درآمد، دلنواز و فرح بخش میشود .

۶۵۴

درد و غم را شاعر، بجان میطلبد تا از آن، معشوق خود را بسازد .

۶۵۵

آدم کم ظرف، رنجی را که از دست یکی کشیده، بهمه مردم نسبت میدهد .

۶۵۶

امید و پیروزی ، در معنی یکی است .

۶۵۷

غالباً آسایش و سلامتی و حتّی عشق را فدای قدرت میکنیم .

۶۵۸

بهترین داروی غم و تشویش، تصمیم گرفتن و عمل کردنست .

۶۵۹

معروف است که ما دو دشمن داریم : « یکی خودمان و یکی دیگران » امّا میتوان گفت که دو دوست هم داریم : « یکی خودمان و یکی دیگران » زیرا دوست و دشمن ساختن بدست خود ما است .

۶۶۰

دل حکیم مثل آنکه در تماشاخانهٔ دنیا نشسته باشد، خود را از حوادث جدا می‌بیند.

۶۶۱

شرط شاعری ، دلسوختگی است .

۶۶۲

سخن شیوا، اندیشه را تابان میکند.

۶۶۳

ادب، نمودار تربیت و شخصیّت است.

۶۶۴

اگر شاعر نبود عشق بوجود نمیآمد و زبان نمیگرفت

۶۶۵

آزادی در هر کشوری، متناسب با تمدّن آن کشور است.

۶۶۶

هر اندازه کسی خود را محترم بداند، بدیگران احترام میگذارد.

۶۶۷

الهام، نسیمی است که بر آتش ذوق میدمد و آنرا مشتعل میسازد.

۶۶۸

حسادت در راه دشمنی اوّلین قدم است.

۶۶۹

بد عهد را اقرار و پیمان چاره میکند.

۶۷۰

هزار هوس داریم که بخوشبختی ترجیح میدهیم.

۶۷۱

دنیا بچشم نیکان، ضیافتی است که ما همه در آن مهمانیم.

۶۷۲

گل زیبائی. اگر بعطر نیکی آراسته نباشد، گل تمام نیست.

۶۷۳

لذّت نعمت متناسب با رنجی است که برای بدست آوردن آن کشیده ایم.

۶۷۴

خیال میکنیم سعادت شاید بیست بصورت آرزوئی که در آغوش دیگری خفته.

۶۷۵

میگویند بیچاره اهل هنر که در پی موهومند مگر آنچه دیگران میخواهند موهوم نیست.

۶۷۶

ادب و مهربانی، بهترین آرایش زیبائی است

۶۷۷

آنکه در راه آرزو شتابانست فرصت غم خوردن ندارد .

۶۷۸

وحشت تنهائی وقتی است که کسی را دوست نداشته باشیم .

۶۷۹

کمتر کسی حاضراست از فهم و عقل خود دست بردارد و خوشبخت باشد .

۶۸۰

بسی دل زار عاشق را که از غرور و نادانی میدریم و خون میکنیم امّا روزی هم میرسد که در حسرت آن دلها آه سوزان میکشیم و اشک خونین میریزیم .

۶۸۱

چه بسا آنکه بظاهر سعادت آراسته و مایهٔ حسرت شماست، درمانده و محتاج دلداری و یاری شما باشد .

۶۸۲

دشمنِ غم، کار است و خود فراموشی .

۶۸۳

فقر و دولت، احساسات را ضعیف میکنند .

۶۸۴

طرح زندگی را دل میریزد و عقل اجرا میکند .

۶۸۵

برای دلی که تشنه دوستی باشد، همه جا دوست فراهم میشود .

۶۸۶

سهم خوشی را اگر امروز نگرفتی، باطل میکنند و بسهم فردا نمیافزایند .

۶۸۷

نه دوست را از ناله و شکایت بیازاریم و نه دشمن را شاد کنیم .

۶۸۸

خوبی نوریست که از دود دل حسودان و کینه توزان پوشیده نمیشود .

۶۸۹

جام جهان نما کتابست .

۶۹۰

دوستی، یعنی اتحاد دو رُوح برضدّ دنیا .

۶۹۱

پخته و آزموده کسی است که بدرد دل کردن محتاج نباشد .

۶۹۲

اگر معشوق دوست هم بود ، دیگر از اهل دنیا بی نیاز ید .

۶۹۳

تاریکترین غم هنرمند وقتی است که از هنر خود راضی نباشد .

۶۹۴

افسانه گنجینه ایست که اسرار وجود انسانی را در آن باید جُست .

۶۹۵

با معشوق بی محبت هم آغوش بودن ، مردهٔ عزیزی را در برکشیدنست .

۶۹۶

اگر رقیب نبود، آتش عشق، سوز و شعله نداشت .

۶۹۷

زن، مفتون مال و مقام میشود و مرد، دلباخته زیبائی .

۶۹۸

آنکه از دیگری بد میگوید، فعلاً بدی خود را ثابت کرده .

۶۹۹

پیری همچو برف زمستان، اگر پاک و بی آلودگی باشد، بسی دلرباست .

۷۰۰

نوشتن، ناله های پنهان را سر دادنست؛ نویسنده بیشتر برای تسلّی
دل خود مینویسد تا بخاطر خوانندگان .

۷۰۱

اگر اینهمه وقت و فکر و حرف بیهوده را صرف کار مفیدی بکنیم البتّه بجائی
خواهیم رسید .

۷۰۲

حسن معشوق باید ساختهٔ دل عاشق باشد .

۷۰۳

اگر بزرگی ، نام شما را فراموش کند، تقصیر از شماست نه از حافظهٔ او زیرا اگر شما هم مقام و اعتباری داشتید اسمتان فراموش نمیشد .

۷۰۴

حادثه ، دست محبتی است که ما را بیدار میکند تا از خوشیها برخوردار شویم .

۷۰۵

آنکه میخواهد دایم بچشم دیگران بدرخشد ، مدام از آتش درون میسوزد .

۷۰۶

هر دفعه که صورت زیبائی بچشم میخورد ، آرزوی ناامید شده ، سر بر میدارد و باز در آنصورت زیبا ، جهانی سراسر عشق و مهربانی و عیش و آسایش می بیند .

۷۰۷

از دوست نباید بیش از آن خواست که از نسیم صبح و بوی گل توقع داریم .

۷۰۸

کاخی که در آن عشق نباشد، از کلبه ویران تر است.

۷۰۹

بنادان نیکی کردن، گاه از بدی کردن دشوارتر است.

۷۱۰

اگر بامید حق‌شناسی نیکی میکنید، میترسم پشیمان بشوید.

۷۱۱

عقیده سُست و فراموش میشود، امّا تعصّب آن، در دلها میماند.

۷۱۲

آنکه بر سر عهد خود میایستد همچو آفتاب درست پیمان، در نظرها بزرگ
و درخشان میشود.

۷۱۳

جای تعجب است که این دل آسایش طلب، بشوریدن و طپیدن هم
احتیاج دارد.

۷۱۴

از معشوقی که دوست نشود باید دست کشید.

۷۱۵

هیچ پند و دستوری تازگی ندارد امّا اگر آنرا بکار بستید تازگی خواهد داشت.

۷۱۶

آنکه وجود روح و خدای مهربان را گول خورده و باور کرده از آنکه گول نخورده خوشتر میگذراند.

۷۱۷

جنگ ملل با یکدیگر همان جنگی است که گاوبازان برای منفعت و تفریح خود، بین گاوان بپا میکنند.

۷۱۸

ما بر گنجینه‌ای از هوش و فهم و قدرت که در وجود خود داریم، درمانده و مسکین، زندگی میکنیم و از این گنجینه بهره برنمیداریم.

۷۱۹

اگر کسی بزندگی جاوید معتقد باشد، از مرگ نمیترسد.

۷۲۰

چه بسا بحث و پافشاری و جدال، بر سر حرفهائیکه هیچیک از دو طرف نفهمیده اند.

۷۲۱

روزی خواهد شد که بتوان هر فکر و نگاهی را ضبط و ترجمه کرد چه رسوائیها که ببار خواهد آمد.

۷۲۲

یکی دنیا را میگردد و توشه میگیرد. یکی از گردش کوی و برزن یکدنیا گفتنی میآورد.

۷۲۳

تکیه بر استقامت اخلاق و قدرت خویشتن داری خود کردن و با ناکسان آمیختن، برلب پرتگاه خرامیدنست.

۷۲۴

ریاست باده‌ایست که بیش و کم، هر سری را مست میکند.

۷۲۵

یگانه داوری که گناه ما را هرچه باشد میبخشد مادر است.

۷۲۶

آنکه نمیتواند با مروجدان رفتار کند، عاقبت وجدان را با خود همفکر و همزبان میسازد.

۷۲۷

آدم نیکوکار همچو کودک بیگناه، انتظار و ترس آزار از کسی ندارد.

۷۲۸

تسلیم و رضا جوشنی است که تیرهای زهرآلود روزگار از آن نمیگذرد.

۷۲۹

هنرمند زنده را از این دوست نداریم که باید از خود بگذریم و بچند کلمهٔ تحسین و محبت او را شاد کنیم.

۷۳۰

افسوس که در جهان هیچکس نیست که بهمهٔ دردهای ما برسد .

۷۳۱

غالباً از خوشی آن چیزی را کم داریم که در خلقت از خوشی کم گذاشته اند .

۷۳۲

خلق خوش از زیبائی و دانشمندی مطلوبتر است .

۷۳۳

تا وجودی از عشق و نیکی سرشته نباشد ، هنرمند واقعی نخواهد شد .

۷۳۴

آنکه در سن و حال عاشقی است ، چندان در بند کیفیت معشوق نیست .

۷۳۵

هیچ حالی از محبوب نبودن ، دشوارتر نیست .

۷۳۶

صبر و آرامش هر مشکلی را آسان میکند .

۷۳۷

آنکه همواره آماده سعی و پیکار است، از شکست و نامرادی نمیهراسد .

۷۳۸

گوئی طبیعت هرچه از زیبائی صورت میدهد، از زیبائی سیرت
کم میگذارد .

۷۳۹

عاشق اگر هردم بر توقّع خود نیفزاید و خود را محروم نبیند، بعاشق
بودن خود مطمئنّ نمیشود .

۷۴۰

زخمی را که معشوق میزند، میتوان بدست دوست مرهم گذاشت
امّا درد بیدوستی را هیچ معشوقی نمیتواند دوا کند .

۷۴۱

عشق از بیوفائی ، در دل نیکان، بیادگاری شیرین تبدیل میشود
امّا در دل خودپرستان، جهنّم حسادت و کینه بپا میکند .

۷۴۲

صفای خاطر، نصیب کسی است که دل و عقلش هر دو یک چیز بخواهند.

۷۴۳

احسان  باری است که بر خاطری مینهیم، باید چنان با احتیاط آنرا گذاشت که رنجه نسازد.

۷۴۴

بقول معروف، هر ملّتی درخور حکومتی است که دارد لکن سهم بخت را نادیده نباید گرفت زیرا یک زمامدار دانا و توانا، ملّتی را یکروزه سالی بجلو میبرد و یک زمامدار دیوانه، کوشش سالیانرا یکروزه بباد میدهد.

۷۴۵

اگر میخواهید از زندان بباغ خرّمی بروید، غم خود را بگذارید و بیاری درمانده ای بشتابید.

۷۴۶

فاصلهٔ میان نیکبختی و سیه روزگاری، گاه یکقدم بیش نیست.

۷۴۷

اگر صفات خوب دشمن را هم ببینیم، شاید با او کنار بیائیم.

۷۴۸

دوست هر قدر ضعیف تر باشد محبوب تر است و هر قدر توانا تر باشد محترمتر.

۷۴۹

آنکه برای خوش بودن بدنبال اسباب و وسایل میگردد هنوز معنی خوشی را نمیداند.

۷۵۰

اگر آنچه را از گذشته تجربه گرفته ایم، در آینده بکار ببریم مثل این است که دو بار عمر کرده باشیم.

۷۵۱

انسان در کشف اسرار طبیعت باهوش ترین حیوانا تست و در روش زندگی بیهوش ترین آنها.

۷۵۲

اگر نتوان شب تیره را روشن کرد، میتوان چراغ خانه را افروخت اگر دنیا یکسره خرّم نیست میتوان مسکن خود را گلزار ساخت، اگر بدرد همه نتوانیم رسید، دلی را میتوان بدست آورد.

۷۵۳

مذهب، عشق پرستش است، احتیاج ببقا است، ترس نیستی و وحشت بیخبریست.

۷۵۴

حاصل علم این است که زندگی آماده تر باشد و زیباتر، حاصل اخلاق آنکه زندگی خوشتر باشد و پرمعنی تر.

۷۵۵

ناامیدی و نیکبختی همچو شب و روز باهم جمع نمیشوند.

۷۵۶

از هر گره که بابرو میزنیم، صد گره بکارمان میخورد.

۷۵۷

مستی انتقامی است که خیال از حقیقت میکشد ، خونخواهی دل از دست عقل است .

۷۵۸

وقتی باحوال دل شاعر پی بردیم ، او را بیشتر دوست میداریم ولی کمتر بزرگ میشماریم .

۷۵۹

انسان برای بندگی و پرستش خلق شده ، از این است که هر رند و زبان بازی او را بآسانی پیرو و بردهٔ خود میسازد .

۷۶۰

از دنیا گذشتگان و گوشه نشینان ، غالباً باین شرط برنج تنهائی تن میدهند که دیگران از عظمت روحشان آگاه باشند و تحسین کنند .

۷۶۱

عقلهای کوچک در مقابل قدرت ، مسحور میشوند و بپرستش میپردازند .

۷۶۲

بدخواهی زائیده حسادت وتنبلی است .

۷۶۳

آدم بدبین همچو مبتلای تریاک ، مرض خود را بهزار دلیل ، بدیگران میدهد.

۷۶۴

اگر بحال زارِ مستمندی گریه میکنید ، اگر از شنیدن شرح نیکی و فداکاری اشک میریزید خجالت نکشید و بگریید ، امّا بحال خودتان پنهانی گریه کنید.

۷۶۵

بر سر غریق ، بتماشا ایستادن و تنها به پند و نصیحت قناعت کردن شرط یاری و جوانمردی نیست .

۷۶۶

ای وجدان ، بدکاریهای ما همه از چشم پوشی و گذشتهای بیجای تست.

۷۶۷

خوشی و ناخوشی ، بسته بطرز فکر ماست نه بوسایل خارجی .

۷۶۸

عشق اگر بذلّت و بیچارگی آلوده باشد گدائی است .

۷۶۹

اگر روزگار یک موجب ملال فراهم میکند، ما خود بدست خیال ، ده موجب دیگر میسازیم .

۷۷۰

جوان یا در شور و شوق است یا ملول و دلسرد ، یا دشمن میشود یا بنده یا عاشق است یا بیزار .

۷۷۱

همچنانکه لباس خود را از گرد و غبار مرتّب پاک مینمائیم ، خاطر را نیز باید هر روز از کدورتها و رنجشها پاک و مصفّا کرد .

۷۷۲

وقتی طوفان بلا شدید شد ، آخرین شمعهای دل را میکشد ، عواطف و احساسات همه خاموش میشوند .

۷۷۳

نومیدی تمام، آزادی و مناعت میبخشد .

۷۷۴

حاصل فلسفه آنست که ما را بنادانی خود آگاه سازد .

۷۷۵

خوشی پایدار آنست که دستخوش ارادهٔ دیگران نباشد .

۷۷۶

ما که هنوز خود را نشناخته ایم، چرا ادّعا میکنیم که دیگران را می شناسیم .

۷۷۷

نسبت عدم تأثّر بذرّات جهان دادن، شاید از خودپرستی یا از
نادانی ماست .

۷۷۸

مردم ضعیف، بیک علاقه وامید زنده اند و اگر آن علقه از دست
برود خود را مرده میپندارند .

۷۷۹

پند و نصیحت، وقتی مفید است که اجرای آن، مطابق فطرت ـ
شنونده و در اختیار او باشد.

۷۸۰

آدم بدخواه، خاطر خود را با هزار نیش زهرآلود، ریش میکند تا مگر
یکی را در جان دیگری بنشاند.

۷۸۱

بی معشوق هم میتوان عاشق بود.

۷۸۲

اگر فکر عاشق، همه آسایش معشوق باشد، بهترین حاصل را از عشق بُرده.

۷۸۳

خودداری از عاشق برنمیآید وگرنه معشوق هم عاشق میشد.

۷۸۴

بسی مردم با تدبیر که بدنبال هر نعمتی میروند مگر نیکبختی.

۷۸۵

باید آنروز بباغ رفت که جان، شیفتهٔ رنگ و بوست یا وقتی
بنغمه و شعر، گوش داد که هوای ترنّم در سر باشد .

۷۸۶

اگر نادانی مردم و شرارت رهبران نبود ، دراین دنیای پهناور
روزی و کامرانی برای همه میسّر میشد .

۷۸۷

این دل گرفته و تاریک را تنها شعلهٔ عشق روشن میکند .

۷۸۸

چون نمیتوان همیشه مست بود ، پیوسته عاشق هم نمیتوان بود .

۷۸۹

هرچه پرهیزکارتر باشیم ، کار پنهان و راز نهفته کمتر داریم .

۷۹۰

غم داروئیست که وجود ما را برای شادی و خوشی پاک و آماده میسازد .

۷۹۱

همینکه از ترس خطر، بفرار از سعی و عمل عادت کردیم، کوچکترین عمل صورت خطر بخود میگیرد.

۷۹۲

هر اشاره و افاده ای که خوشگلان بزیبائی خود میکنند، خطّ بطلانی است که بریک قلم از دلربائی خود میکشند.

۷۹۳

بخت آزمائی یکی از احتیاجات روحی ماست و قمار، سهلترین وسیله بخت آزمائی ولی دیریازود، روی بخت را از ما میگرداند.

۷۹۴

آن که متّصل از فلسفه و اخلاق دم میزند، برای این است که شاید بتواند بدینوسیله خود را معتقد کند.

۷۹۵

آتش عشق از فراق، تیزتر میشود ولی عاقبت فرو می نشیند.

۷۹۶

انسان، حیوان سرگشته‌ایست که هنوز نمیداند چه بخورد و چه بپوشد و چه کند.

۷۹۷

اگر کسی خواست سرِ خود را بشما بسپارد، فرار کنید: میخواهد بار سنگینی را که خود نمیتواند ببرد بدوش شما بگذارد.

۷۹۸

اگر کسی نتواند بر خود حکومت کند، دیگران حکومت او را بر خود خواهند شناخت.

۷۹۹

دل دانا همچو دریای آرام، از جنجال درون هیچ برون نمیاورد.

۸۰۰

از تنها جنگ و ستیزی که غوغا و پیکار دیگری نمیزاید، جنگ با نفس است که صلح مسلّمی در پی دارد.

۸۰۱

باید زن را شناخت و زنداری آموخت از زن تازه گرفتن چه حاصل.

۸۰۲

هنرمند بیش از همه، بدو چیز احتیاج دارد: آزادی و محبّت.

۸۰۳

رقّت و نازکدلی را زن اگر ندارد، باید بخود ببندد و مرد اگر دارد باید پنهان کند.

۸۰۴

غم همچو سایه بدنبال شهوت میآید.

۸۰۵

خاموشی حصاریست که ما را از هزاران تیر بلا حفظ میکند.

۸۰۶

فرصت بیماری را صرف تفکّر و بهبود روح خود کنیم، طبیعت در مداوای جسم ما، کار خود را خواهد کرد.

۸۰۷

خواب شیرین، اجر دل پاک بی کینه و فکر روشن و آرام است.

۸۰۸

شهوت، انگیزهٔ عشق است امّا وقتی عشق آمد، باید از میان برخیزد.

۸۰۹

من خود آنچه را دیروز نوشته‌ام، امروز خوب نمیفهمم، چرا انتظار دارم که دیگران حقیقت حال و قصد مرا از نوشته‌ام دریابند.

۸۱۰

سادگی در هنر، حدّ اعلای کمال است و در رفتار و گفتار آدمی آخرین درجهٔ تمدّن و انسانیّت.

۸۱۱

گاه اشخاص، با عمالی میبالند که اگر از دیگران بشنوند، آنرا گناه-خواهند شمرد.

۸۱۲

بعضی بد و خوب و گناه و ثواب را بمیل و تشخیص خود معلوم میکنند، غافل از اینکه در معاملهٔ زندگی، دیگران هم باید راضی باشند.

۸۱۳

سکوت، بر دانا و نادان، هر دو زیبنده است چه عیب نادانرا
میپوشاند و دانا را فرزانه تر جلوه میدهد.

۸۱۴

لذّتی که از رنج دیگری بدست بیاید، شربتی است که در آن تلخی باشد
شیرینی میگذرد و تلخی پشیمانی میماند.

۸۱۵

در خاطر آدم راستگو باغ مصفائی است و در وجود آدم دروغگو،
بیغولهٔ وحشتناکی.

۸۱۶

در تنهائی باید خود را برای رفتار در جمعیّت مهیّا کرد و از جمعیّت باید-
ذخیرهٔ تفکّر برای تنهائی گرفت.

۸۱۷

لطف و مهر بددلان، نیشی است که در گلی پنهان باشد.

۸۱۸

بعضی برای اینکه مشخّص باشند و معروفیّتی بدست بیاورند ، رفتار
وکرداری غیر معقول و عجیب ، بخود میبندند غافل از اینکه بهترین امتیاز
و وسیلهٔ معروفیّت ، اخلاق پسندیده است چنانکه اگر کسی همیشه راست
بگوید ، از عجائب بشمار خواهد آمد .

۸۱۹

هر گلی زیباست امّا وقتی دست وسلیقهٔ باغبان ، دسته گل میبندد
گلها یکدیگر را میآرایند و زیباتر میشوند . خوبان نیز وقتی باهم می نشینند ،
گوئی از یکدیگر زینت و جلوهٔ بیشتری میگیرند .

۸۲۰

یک نفر ، مد را بسلیقه و هوس خود میسازد و دنیائی خواه و ناخواه ،
آن سلیقه و هوس را بخود میبندد ، افکار و عقاید ما نیز غالباً از اینقرار است .

۸۲۱

آنکه با خودش تنهاست هنوز کامل نیست .

۸۲۲

بهتر که فریب خورده باشیم و در اشتباه بمانیم تا گمان بد ببریم و افترا بزنیم.

۸۲۳

معاشرت بهترین مدرسه است بشرط آنکه بیشتر صرف مطالعه شود تا صرف مبارزه و خودنمائی .

۸۲۴

دو قاعدهٔ اصلی صحبت ، یکی این است که از خوبی خود چیزی نگوئیم ، دیگر آنکه از بدی دیگران دم نزنیم .

۸۲۵

هرچه بدن ، فرتوت و ناتوان میشود ، بر قدرت و جوانی روح میافزاید پس شاید راست باشد که روح زندگانی دیگری هم دارد .

۸۲۶

ترقّیات مادّی ، دلیل بر سعادت مردم نیست .

۸۲۷

سربازی و دفاع از جمعیت، طبیعی حیواناتی است که دسته جمعی -
زندگی میکنند. عجب اینکه ما از حیوان بودن عار داریم و باز هنوز سربازنگاه
میداریم.

۸۲۸

وقتی دنیا را گشتیم و همه را امتحان کردیم، می بینیم که باید رفیق و-
همدم و ناصح و غمخوار خود باشیم.

۸۲۹

رفتار و گفتار هر کس، بیشتر ساختهٔ تربیت اوست تا تراوش روح و دل او.

۸۳۰

کشوری در راه سعادت است که مردم با زمامداران خود یکدل و یکجهت باشند.

۸۳۱

جمعیت انسانی، شبیه باین ستاره هاست که در کهکشان بهم تپیده اند
در ظاهر بهم چسبیده ولی در حقیقت، دنیائی از هم دورند.

۸۳۲

علم ثابت میکند که ما مجبوریم ، حسّ فریاد میکند که آزادیم ، کجا علم میتواند برحس غالب شود .

۸۳۳

هرکس در آسمان ستاره ای دارد امّا درخشان کردن یا کور کردن آن ستاره با خود اوست .

۸۳۴

دانش ناقص ، خودسازی و تکبّر و تملّق و حرص و کینه توزی میآورد دانش کامل آزادگی و فروتنی و قناعت .

۸۳۵

انسان ترکیبی است از بدی و خوبی ، رحم و بیرحمی ، ظلم و عدالت باید بر حذر بود که عقاید و تربیتهای مختلف بعضی غرائز بد را پرورش میدهند و بعضی غرائز نیکو را .

۸۳۶

علم اخلاق از هر علمی واجب تر است .

۸۳۷

نوشته نیز مثل قیافه و رفتار، باید از کبر و خودنمائی و هم از پستی و رذالت عاری باشد تا گرچه بعضی مطلب را ابرام و سلیقهٔ خود نیابند، امّا همه بناچار نوشته را به پسندند.

۸۳۸

آنکه از عقل و وجدان خود اطاعت میکند، کمتر باطاعت دیگران - مجبور خواهد شد.

۸۳۹

موفقیّت اگر با لیاقت و شایستگی بدست نیامده باشد، پیوسته موجب نگرانی و تشویش خاطر خواهد بود،

۸۴۰

راستی و درستی، بخودی خود حاصل مطلوب زندگی است.

۸۴۱

بعضی بی چاشنی گناه، از هیچ خوشی لذّت نمیبرند.

۸۴۲

آسوده کسیکه دست خود را در دست عاقلتر از خود بگذارد .

۸۴۳

آنکه هم خود را صرف حیله و نیرنگ میکند ، اگر صرف راستی کند بهتر نتیجه میگیرد .

۸۴۴

زور بدنی نعمتی است که رو بکاهش میرود امّا توانائی روح همواره در فزونی است .

۸۴۵

اگر همواره برای تحمّل رنج آماده باشیم رنجها شرمنده از ما فرار خواهند کرد .

۸۴۶

در ماتم غروب ، چراغ خانه را روشن میکنیم و بعیش می نشینیم ، در غروب جوانی هم میتوان چراغ حکمت را در خانهٔ دل افروخت و بیرانه بعیش و عشرت نشست .

۸۴۷

خرافه و موهوم، زائیده جهل است و تا زمانیکه علم مطلق نصیب بشر نگشته پیوسته گرفتار باطل و موهوم خواهیم بود.

۸۴۸

وقتی سخن، معنی میدهد که با حال و احتیاج روحی ما جفت باشد.

۸۴۹

رنج کشیدن و دم نزدن، روح را بزرگی و فکر را نیرو می بخشد.

۸۵۰

عظمت و محبوبیت خود را آفتاب، در این میبیند که بسوزد و نور بخشد.

۸۵۱

درمان عشق، عاقبت در خود عشق پیدا میشود.

۸۵۲

اگر آنچه صرف آدم کشی میشود، صرف تربیت اخلاقی و آدم سازی میشد، مردم روی زمین همه فرشته میشدند.

۸۵۳

پند و نصیحت داروئی است که اگر بموقع بکار برده شود اثر معکوس می بخشد.

۸۵۴

صحبت دلنشین آنست که گوینده خود را فراموش کند و از شنونده بگوید.

۸۵۵

اشتباه این است که خیال میکنیم ما را برای خوشگذرانی باین دنیا آورده‌اند اگر این اشتباه را از سر بدر کنیم بهر ناملائمی بسازیم.

۸۵۶

امنیت تمام و آسایش کامل وقتی دست میدهد که بدانیم چنین چیزی در دنیا میسر نمیشود.

۸۵۷

آموزگار هوشمند، باید بیش از آنچه بدیگران میآموزد، هر روز بر-دانش خود بیفزاید.

۸۵۸

هرکس سلیقه و ذوقی دارد که شاید برازندهٔ اوست امّا آنرا فدای تقلید میکند.

۸۵۹

چه دوستان پربها و چه منافع و مزایائی را که بلذّت پرگوئی و محاجّه میفروشیم.

۸۶۰

کیفی که از محرّک و مخدّر بدست میآید هر دفعه رو بنقصان میرود تا عاقبت دردی میشود که باید دائماً ساکت کرد.

۸۶۱

عشق و غم و شادی و مهر و قهر و هر حال دلی را، اشک از هر زبانی رواتر و خوشتر میسراید.

۸۶۲

گریهٔ زن، رقّت میآورد امّا گریهٔ مرد وحشتناک است.

۸۶۳

آنکه بلذّت کارکردن خو گرفته، در بند نتیجهٔ کار نیست.

۸۶۴

زیر بار احسان نرفتن، دو ضرر دارد؛ یکی صاحب نعمت را از کار خیر بازداشتن، دیگری بر کبر و غرور خود افزودن.

۸۶۵

رغبتی که بدیدن نمایش داریم، از اینست که میخواهیم عمر دیگران را بر زندگانی خود بیفزائیم.

۸۶۶

تعجب میکنیم که چرا یکی با داشتن چندین صفت، بمقصود نرسیده. برای اینست که یک یا چند صفت لازم دیگر را نداشته.

۸۶۷

هر نقصی قابل جبرانست مگر بیعقلی.

۸۶۸

اگر آنان که فرضیه اجتماعی میسازند و آسان شهرتی بدست میآورند، خود آنرا اجرا میکردند، چه بسا که از کرده پشیمان میشدند.

۸۶۹

کارها در این دنیا همه روی حسابست منتها حساب کار در دست ما نیست .

۸۷۰

فراخی و تنگی ، زشتی و زیبائی ، راحت و ناراحتی مجلس از وجود هم نشینانست .

۸۷۱

آنکه عقیده ای را علم میکند و در پای آن سینه میزند ، غالبًا گرفتار هوی و هوس دل خویش است نه در بند گرفتاریهائی که برای دیگران ببار میآورد .

۸۷۲

آدم بد با تربیت ، از آدم خوب بی تربیت برای همنشینی بهتر است .

۸۷۳

تا فردائی هست باید امیدوار بود .

۸۷۴

بجز آنچه برای فراهم آوردن خوراک و پوشاک و مسکن میشود، باقی
کارها همه غیرلازم و تجمّلی است امّا ترقّی و مدنیّت بشر، مرهون همین کارهاست.

۸۷۵

کینه توزی و انتقام، دلیل بر ضعف فکر و نقص اخلاق است که
نتوان دشمن را دوست کرد.

۸۷۶

در خانقاه انگار در باغی مصفا نشسته ام که گلها زبان دارند، در محفل
سیاسی، گوئی در زندان تنگی بر بخیه ام که زندانیان بیلید یکد زیر دل میپاشند.

۸۷۷

چون دمی نیست که با گذشته و آینده بخود نباشد. برای غنیمت
شمردن دمها، باید بهر تدبیر یادگذشته و اندیشه آینده را روشن کرد.

۸۷۸

جامعه آن خائنی را عقوبت میکند که موفق نشده باشد.

۸۷۹

افراط و تفریط هر دو عیب است و مذموم امّا گروئی اگر عیب و-
افراط باشد، صدبار از بیحیائی بهتر است .

۸۸۰

اغماض و آزادی ، عقاید ناروا را از بین میبرد ، منع و سخت گیری
عقاید باطل را بوجود میآورد .

۸۸۱

بعضی بگواهی نامه قناعت میکنند و از کسب دانش دست میکشند
غافل از آنکه دانش بیک پایه نمیماند و اگر هر روز بر آن نیفزایند پیوسته
از آن میکاهد .

۸۸۲

از اعتماد و اطمینان ، کمتر ضرر میبریم تا از بدگمانی و بدخیالی .

۸۸۳

حیوان اهلی داشتن ، بهترین وسیله برای تمرین محبّت بیریاست .

۸۸۴

ترک وطن کردن شکستن عهدیست که با پدران وخویشان و دوستان وهموطنان بسته ایم .

۸۸۵

گرفتاریهای واقعی زندگی زیاد نیست ، گرفتاریهای کوچک وبیمعنی مارا مشغول وبرنج میدارد .

۸۸۶

خوشا بحال نادرستی که در اولین نیرنگ بدام بیفتد .

۸۸۷

اگر بنا شود که از مخلوقات هریک صفتی بگیرند و وجود کاملی بسازند حق شناسی و وفاداری را باید از سگ گرفت .

۸۸۸

احتیاج به تغییر و تازگی ، در وجود ما حاکمی است عجول که اگر نتوانیم تازه ای پیدا کنیم ناچار بقدیم برمیگردیم .

۸۸۹

آن تجارت رواست که بنفع مردم هم باشد .

۸۹۰

همچنانکه بدن هرروز احتیاج بورزش دارد ، روح نیز هرساعت محتاج بتذکر و تلقین است .

۸۹۱

« دروغ مصلحت آمیز ، به که راست فتنه انگیز » علمای اخلاق همه این قول سعدیرا نکوهیده اند امّا بیگمان همه آنرا بکار بسته اند و خواهند بست .

۸۹۲

در سیاست هر گناه و خیانت و بیرحمی که بمقصود برساند ، نزد جامعه مباح است .

۸۹۳

اگر هر وقت که مطلب لازم و مفیدی داریم ، حرف بزنیم و به بیان مطلب قناعت کنیم ، بعقل و متانت معروف خواهیم شد .

۸۹۴

ظلم و بیداد ، طبیعی ماست ، عدل و داد را باید بیاموزیم .

۸۹۵

پیدایش قانون از این است که منفعت فرد با منفعت جامعه غالباً تفاوت دارد .

۸۹۶

موسیقی در خاطر، ایجاد معنی میکند ، شعر و معنی خاطر را با آواز و ترنم میآورد .

۸۹۷

خیانت بوطن ، زن و فرزند و خویشان و دوستانرا بدشمن فروختن است .

۸۹۸

اوّلین کس نباشید که از مد تقلید کنید .

۸۹۹

در قدیم بزور بازو زندگی میکردند ، امروز بزور اعصاب .

۹۰۰

در سینهٔ فرزندان، دل نرم و مهربان بیافرینید تا تلخی زندگی را
با شیرینی رحم و شفقت بیامیزند.

۹۰۱

اگر مرگ نبود و ما را بدنیا بی اعتماد نمیکرد، یکروزه همدیگر را بعشق مال و
مقام میکشتیم.

۹۰۲

آنکه خیال میکند شاید فردا گرفتار شود، از آنکه الآن گرفتار است
بیشتر رنج میبرد.

۹۰۳

در اتّحاد و دوستی، باید که حتّی اختلاف فکر و عقیده بمیان نیاید
وگرنه دوستی بجا نمیماند.

۹۰۴

هرکس که در کاری موفّق شده بمدد عشق بوده.

۹۰۵

سزای خیانت بوطن، اگر بدست دوست داده نشود، بدست دشمن داده خواهد شد.

۹۰۶

بظاهر لطف و محبّت خرسند باشیم و کنجکاوی نکنیم.

۹۰۷

ظاهر زندگی را در تاریخ می‌بینیم، حقیقت آنرا در افسانه.

۹۰۸

خودپرست ساده‌لوح در حیرت است که چرا دنیا از وجود او استفاده نمیکند.

۹۰۹

آنچه بمقصود میرساند، عزم است و اراده نه تمنّا و آرزو.

۹۱۰

جهان هرکس باندازهٔ وسعت فکر اوست.

۹۱۱

اگر راست باشد که حیوانات ، غم گذشته و ترس آینده ندارند ،
از ما بسی آسوده تر و عاقلترند .

۹۱۲

هیچ فسق و عیش آلوده بگناه نیست که آرامش خاطر را برهم نزند و تمام
یا قسمتی از زندگی را تباه نکند .

۹۱۳

انتقام از جنایت قبیح تر است زیرا جنایت ، غالباً از روی بیفکری
و آنی واقع میشود و انتقام با فکر و تأمّل صورت میگیرد .

۹۱۴

آنروز که فسق و کار زشت را یکباره انکار کنیم ، عیش و خوشی را پیشهٔ-
خود ساخته ایم .

۹۱۵

بهشت این دنیا عشق است و وفاداری .

۹۱۶

بهترین نذری که چون بدرد مردم و خودمان میخورد ، خداوند خواهد پذیرفت ، این است که در اصلاح خود بکوشیم .

۹۱۷

آنکه برای اثبات حرف خود ، قسم میخورد ، بیشتر احتمال میرود که دروغ بگوید .

۹۱۸

گردش کردن و بفکر اصلاح خود بودن ، عیشی است که روح و جسم با هم دارند .

۹۱۹

در جوانی ، از انتظار معشوقی که نمیآید ، حالی سخت تر نیست در پیری باین انتظار میخندیم و راه خود را میگیریم .

۹۲۰

اگر عظمت و رمز آسمان ، وحشت آور نبود ، همه هیئت میآموختند .

۹۲۱

آنکه میتواند کار نیکی انجام بدهد، چه انتظاری دارد وازکه پاداش میخواهد.

۹۲۲

از خبث و بداندیشی دیگران جلوگرفتن، دشوار است امّا خباثت و بدخواهی را درخود ساکت کردن، دشوارتراست .

۹۲۳

جوانان، سراپا شعله اند و بآتش شراب احتیاج ندارند، پیرانرا از شراب چه حاصل که پس از یک لحظه گرما، سردیرا بیشتر احساس میکنند.

۹۲۴

جوانان خیال میکنند که نصایح بزرگان، نفهمیده و یا زبان بازی بوده، یا درزمان خود شان بدرد میخورده، پیران دریغ میخورند که چرا در-جوانی چنین اشتباه بزرگی میکردند .

۹۲۵

محیط زندگانی هرکس، آنست که با دل وعقل وزبان خود میسازد .

۹۲۶

انسانیّت دو مرحله دارد : یکی در میان روشهای مختلف ، آنرا که بعدل ورحم و مروّت ، نزدیکتر است ، انتخاب کردن ؛ دیگری پیوسته در آن روش استوار بودن و از راه بیرون نرفتن .

۹۲۷

اوّلین خطای گنهکار این است که بد و خوب را از نظر خود تشخیص میدهد ، نه از نظر جامعه .

۹۲۸

در گفتن و نوشتن شتاب نکنیم تا آن کلمه را بیابیم که بمقصود نزدیکتر است .

۹۲۹

بیهوده از دیگران انتظار محبّت نداشته باشید ، این محبّت را شما باید در دل دیگران ایجاد کنید .

۹۳۰

اقرار بخدا اگر خطای دل باشد ، انکار خدا خطای عقل است .

۹۳۱

جامعهٔ بشر هنوز آنقدر طفل و نادانست که قاتل یکنفر را کیفر میدهد اما کشتار مردم یک شهر و کشور را افتخار میداند .

۹۳۲

چه خوش مرگی است که با زن و فرزند و دوستان و عزیزان همگی بیک چشم برهم زدن ، نابود شویم . علم اگر هنوز اسباب خوشبختی ما را فراهم نکرده ، این نعمت را برای ما تهیه دیده است .

۹۳۳

غالباً عقل و دلرا اشتباه میکنیم و آنچه را دل میخواهد ، بگردن عقل میگذاریم .

۹۳۴

آدم پاکدل با مردم دنیا چنان رفتار میکند که گوئی با همه دوست و آشناست .

۹۳۵

یکی از عادات عجیب ، دست دادن و امراض را بیکدیگر سپردنست .

۹۳۶

نمایندگان و سفرای هر ملّتی ، باید از نیکان آن ملّت باشند تا رسم دشمنی از جهان برافتد .

۹۳۷

مالی که خود بدست آورده ایم ، از این جهت عزیزاست که فرزند فکر و عمل ماست .

۹۳۸

ساده و طبیعی رفتار کردن ، از هر خودسازی و خودنمائی ، پسندیده تر و دلپذیرتر است .

۹۳۹

جواب نامهٔ دوستان را نوشتن ، از اینجهت دشوار است که هزار حرف داریم و میترسیم همه را ننویسیم .

۹۴۰

لاف وادّعا ، نادان را بما معتقد میکند و دانا را بی اعتقاد .

۹۴۱

تشویق و تحسین، بزبان خوشدلان آسان میآید و ایراد و خرده گیری
بزبان بددلان .

۹۴۲

در تندرستی و سلامت روح خود بکوشیم چه این دو، بهترین ارثی
است که برای فرزندان خود میگذاریم .

۹۴۳

آنکه برای خود، شخصیت و مسئولیتی قائل نیست، زحمت دقّت و
تفکّر بخود نمیدهد و درنتیجه به بیهوشی و بی لیاقتی مشهور میشود .

۹۴۴

کیمیاگری، احتیاج بترکیب اجزاء ندارد . چند صفت خوب را اگر باهم بیامیزیم
کیمیائی بدست میآید که زندگیرا طلا میکند .

۹۴۵

تا میتوان خدمت خود را انجام داد . منّت خدمتگار نباید کشید .

۹۴۶

همچنانکه پس از تأمّلی، چشم بتاریکی عادت میکند و عاقبت می بیند تاریکیهای علم وهنر نیز از تأمّل ودقّت، روشن میشود.

۹۴۷

آنروز که جای شهوت وهوسرانی را بعشق ووفا دادیم، آزادی وسپیده روزی آغاز میشود.

۹۴۸

بهار مثل جوانی، فصل خودنمائی وغوغا وبی بریست. پختگی وحاصل پائیز را از بهار نمیتوان انتظار داشت.

۹۴۹

باید امیدوار بود که روزی هم اخلاق وانسانیّت، مثل علم وصنعت، ما را بآسمان برساند.

۹۵۰

مقدار مسئولیّتی که هرکس بعهده میگیرد، نشان جرأت وهمّت اوست.

۹۵۱

آهسته بگوش یکی از دیگری بدگفتن، و او را برساندن غیبت مأمور کردنست.

۹۵۲

رقصیدن زن و مرد باهم، فرصتی است برای ابراز مقاصد ناروا و باعث

سیه روزی و خانه براندازیها.

۹۵۳

وای بحال کسیکه همچو مرغ قفس، نانی و آبی و آسایشی دارد اما گوش

وامیدی ندارد.

۹۵۴

رفتار و ظاهر هرکس، اگر نمودار اخلاق و باطن او نباشد، عاقبت

اخلاق او را بطرز و صورت خود در خواهد آورد.

۹۵۵

حقایق زندگی صاحبان قدرت را در حیات خودشان نمیشود نوشت

تا اینکه پس از آنان، بافسانه آمیخته میشود.

۹۵۶

گناه را بگردن دنیا و دیگران نگذاریم، کوتاهی از همّت و کوشش ماست.

۹۵۷

آدم ترسو اگر مجبور بشجاعت شد، تهوّر و دیوانگی میکند.

۹۵۸

هر روز قدمی در راه مقصود برداشتن، از یکروز دویدن، دشوارتر امّا مفیدتر است.

۹۵۹

بهر اندازه که محتاج خدمتکار باشیم، او بر ما فرمانروا خواهد بود.

۹۶۰

نوع کار و سرگرمی هر کس شاخص عقل و تمیز اوست.

۹۶۱

خانه و اثاث و هرچه را داریم، بصورتی میخواهیم که دیگران به پسندند، گرچه مخالف ذوق و سلیقهٔ خودمان باشد.

۹۶۲

خوش بحال کسیکه حدود احتیاج خود را در هر چیز بداند .

۹۶۳

سکوت ، تیریست که همه وقت در ترکش داریم .

۹۶۴

ستارگان بسرنوشت ما چشمک تحقیر میزنند که یک آن ، ظاهر و پنهان میشویم ، نگاهی از اوج آسمان نیز همین چشمک را بآنها میزند .

۹۶۵

لذّت کوتاه و آلوده بغم و تشویشی که از عمل ناروا بدست میآید گاه بقیمت یکعمر نیکبختی تمام میشود .

۹۶۶

آنروز که بکنه اسرار رسیدیم ، شاید زندگی سرد و بی مزه خواهد شد .

۹۶۷

مال و مقام و محبّت و حتّی عشق را بقیمتی بخریم که بیرزد .

۹۶۸

در جوانی، آئینه همچو عاشقی شیفته، از ما جدا نمیشود؛ همینکه دور جوانی طیّ شد همچو عاشق بلهوس، بنای سردی و خرده گیری میگذارد؛ در پیری همچو عاشق بیوفا، چنان از ما بیزار میشود که دیگر روی هم را نمی بینیم.

۹۶۹

اینهمه تمنّا و آرزوی متضادّ، نمودار خاطر آشفته و سرگشتهٔ انسانی است.

۹۷۰

بزرگترین دشمن آزادی و آسایش ما، احتیاجی است که در هر چیز - بقول و پسند دیگران داریم.

۹۷۱

در حقیقت، ما برای خود زندگی نمیکنیم، در بازیگر خانهٔ دنیا برای دیگران نمایش میدهیم.

۹۷۲

آن توقّع و آرزو عاقلانه است که از دست خودمان برآید.

۹۷۳

نصیحتی که مکرّر شد، معنی و قدرت خود را از دست میدهد .

۹۷۴

تمدّن یعنی شهرنشینی، منشأ همه خوبیها و همه بدیها است .

۹۷۵

فرزند را از خود جدا نکنید زیرا دوری، محبّت را از دل جوان میبرد .

۹۷۶

«من»، دشمن سعادت ما است .

۹۷۷

در تعارفات معمولی هرچه مبالغه کنید، ضرر ندارد زیرا جملاتی است که معنی خود را از دست داده و برای اظهار محبّت و ادب بکار میرود نه برای تملّق و فریب .

۹۷۸

بهترین تسلیت، گاه سکوت است .

۹۷۹

تنها حاصل فرزند محبّت است ، اگر او را تربیت اخلاقی کردید ، از او محبّت خواهید دید و گرنه تربیت علمی ، طفل را برای فرزندی نمیسازد .

۹۸۰

باشتباه خود اقرار کردن ، نشان خردمندی و مردانگی است .

۹۸۱

چه خوب بود کودکان جهان همه درس برادری و انسان دوستی را ـ بزبان خود از کتابی میآموختند که از گفته های بزرگان عالم ساخته شده بود

۹۸۲

هیچ مذهب و مرامی بد نیست ، تا در دست چه مردمی باشد .

۹۸۳

در بچگی ، ندانسته بضرر خود رفتار میکنیم و در بزرگی ، دانسته .

۹۸۴

زن در شوهر ، پدری میجوید و مرد در زن مادری .

۹۸۵

هر شعر و هر گفته ای، در هر سری و هر دلی، در هر زمانی و هر جائی معنی خاصّی دارد.

۹۸۶

وسایل زندگی هر روز بهتر و بیشتر میشود امّا چه فایده که نه تنها قوّهٔ درک خوشی در بشر ناچیز است، بلکه در اثر فراوانی، هر روز پر تقاضا تر و ناراضی تر میشویم.

۹۸۷

بدن از بیغذائی میمیرد و روان از بیمهری.

۹۸۸

از آنان در شگفتم که در سینه دلی دارند و میپندارند که آسایش و سپید روزی بشر، جز مهر و صفا راه دیگری هم دارد.

۹۸۹

موسیقی در هر مرحله از عمر ما، معنی و اثر خاصّی دارد.

۹۹۰

احتیاج به محبّت زیرا طبیعت برای درهم شکستن غرور و نخوت دلیران و بزرگان، در نهاد مرد گذاشته.

۹۹۱

ببینید آیا این صفات نیکی و رحم و شفقت که در نهاد شماست، بجد منت صرف میشود یا چنین گنجینه ای، نبخشیده خاک خواهد شد.

۹۹۲

آنروز که بشر از پیدا کردن راز خوشبختی ناامید شود، باید که دست از زندگی بردارد.

۹۹۳

اگر بدانیم که همه کودکیم و اگر بتوانیم با خود و دیگران، درخور کودک رفتار کنیم، از بسی رنج و بلا در امان خواهیم بود.

۹۹۴

آنان که ترک دنیا میکنند، بهترین راه استفاده از دنیا را یافته اند.

۹۹۵

دو جور عاقل داریم، یکی آنکه حرفهای خوب و حسابی میزنند، دیگری آنکه این حرفها را بکار می بندد.

۹۹۶

خوبی گل در سکوت اوست وگرنه او هم گله ها میداشت و زحمتها میداد.

۹۹۷

هر فتحی، آدم کم دل را از فتح آینده به تردید میاندازد؛ هر شکستی، آدم پردل را بفتح آینده امیدوار میسازد.

۹۹۸

هر گفتگو میان زن و شوهر، زخمه ایست که بجان عشق میخورد.

۹۹۹

تنها حقیقتی که از عالم بر ما مسلّم است، حرکت است و بی انتهائی.

۱۰۰۰

از هر ابلهی میتوان چیزی آموخت.

۱۰۰۱

دریغا که نوابغ اگر علم خود را برای ما میگذارند، نبوغ خود را همراه میبرند .

۱۰۰۲

افکار و اخلاق و رفتار زنان هر قومی، خوب یا بد، ساخته و پرداختهٔ مردان آن قوم است .

۱۰۰۳

هنرمند از فتنه و بلا، توشهٔ فکر و هنر میگیرد .

۱۰۰۴

ناکامی، دوستانرا بهم نزدیک میکند، موفقیت جدائی میاندازد .

۱۰۰۵

آرزو را تا عقل نه پسندد، بدست اراده نسپریم .

۱۰۰۶

بزرگی ما در این است که هر روز بیشتر بکوچکی خود پی ببریم .

۱۰۰۷

زن بتی است که مرد بدست خود میسازد و در پای او بزاری میافتد و سعادتی تمنا میکند که از عهدهٔ بت برنمیآید .

۱۰۰۸

اگر میتوانستیم باخود دوست باشیم ، نیازی بدیگران نداشتیم .

۱۰۰۹

کودکان ، مصالحی هستند که خداوند برای ساختن دنیای آینده باختیار ما میگذارد .

۱۰۱۰

هر بازی و هوسی اسبابی دارد ، اسباب بازی سیاست بازان جان آدمهاست .

۱۰۱۱

هیچ شوخی نیست که حقیقتی درآن نباشد و هیچ حقیقتی خالی از شوخی -
نیست

۱۰۱۲

زن اگر شاعر باشد، خود غزلی است که پایان ندارد .

۱۰۱۳

زن از مرد میخواهد که با دنیا بجنگد و خم بابرو نیاورد، چراغ راه و پشتیبان و غمخوار خود باشد و از کسی کمک نگیرد؛ غافل از اینکه چنین مردی، بزن و همسر احتیاج ندارد .

۱۰۱۴

غالبًا از دنیا نعمتی میخواهیم که اگر بدستمان رسید، دشمن جانمان میشود .

۱۰۱۵

هیچکس نیست که همیشه مطابق میل شما رفتار کند، اوّل خود شما .

۱۰۱۶

جوان، پیری را ندیده تا بداند جوانی چیست .

۱۰۱۷

درد زندگی، بجز محبّت دوائی ندارد .

۱۰۱۸

نمیدانم کدامیک بدبخت تراست، آنکه وسیلهٔ خوشبختی ندارد یا آنکه دارد و بدبخت است.

۱۰۱۹

یک اوقات تلخی کوچک، گاه از یک بدبختی بزرگ بیشتر خرابی میکند.

۱۰۲۰

دارائی برای بعضی، مرکب است و بر بعضی بار.

۱۰۲۱

نخواستن و سوختن، خوشتر از تمنا کردنست.

۱۰۲۲

از یک حرف گذشتن، گاهی بهمان اندازه فداکاریست که سینه پیش گلوله سپر کردن.

۱۰۲۳

زناشوئی اگر با محبت و وفاداری آمیخته باشد، قیدیست که از آزادی خوشتر است.

۱۰۲۴

آدم کامل آنست که هم عقل دارد و هم عاطفه. آنکه عقل دارد و عاطفه ندارد خطرناکست. آنکه عاطفه دارد اما پای بند عقل نیست، آدم خوبیست اما قابل اعتماد نیست.

۱۰۲۵

گرفتاریها همه را یکباره از سر باز کنید وگرنه گرفتار فکر جانکاه و پوچی زندگی خواهید شد.

۱۰۲۶

آنکه آشفته و از جا در رفته، اختیار وجود خود را بدیوانه ای سپرده که بجای او حرف بزند و احیاناً عمل کند.

۱۰۲۷

دل عاشق از نوای موسیقی همچو گلی که باران خورده باشد، هم شکفته و شاداب میشود هم آشفته و پریشان.

۱۰۲۸

من اگر عتیقه را دوست دارم، بخاطر علم تاریخ نیست، برای اینستکه هزاران سرگذشتِ جانگداز در خاطرم میآفریند.

۱۰۲۹

باوج اخلاق نمیتوان رسید امّا هرچه بالاتر برویم منظرهٔ دنیا وسیعتر

وزیباتر و مصفاتر میشود .

۱۰۳۰

روزی اگر عقل را بخرند و بفروشند ، ما همه بتصور اینکه زیادی داریم

فروشنده خواهیم بود .

درد زندگی بجز محبّت دوائی ندارد .

بخط عباس منظوری

۱۰۲۴

آدم کامل آنست که هم عقل دارد و هم عاطفه. آنکه عقل دارد و عاطفه ندارد خطرناکست. آنکه عاطفه دارد اما پای بند عقل نیست، آدم خوبیست اما قابل اعتماد نیست.

۱۰۲۵

گرفتاریها همه را یکباره از سر باز نکنید وگرنه گرفتار فکر جانکاه پوچی زندگی خواهید شد.

۱۰۲۶

آنکه آشفته و از جا در رفته، اختیار وجود خود را بدیوانه ای سپرده که بجای او حرف بزند و احیاناً عمل کند.

۱۰۲۷

دل عاشق از نوای موسیقی همچو گلی که باران خورده باشد، هم شکفته و شاداب میشود هم آشفته و پریشان.

۱۰۲۸

من اگر عتیقه را دوست دارم، بخاطر علم تاریخ نیست، برای اینستکه هزاران سرگذشتِ جانگداز در خاطرم میآفریند.

۱۰۲۹

باوج اخلاق نمیتوان رسید امّا هرچه بالاتر برویم منظرهٔ دنیا وسیعتر وزیباتر ومصفاتر میشود .

۱۰۳۰

روزی اگر عقل را بخرند و بفروشند ، ما همه بتصور اینکه زیادی داریم فروشنده خواهیم بود .

درد زندگی بجز محبّت دوائی ندارد .

بخط عبّاس منظوری

این فهرست را آقای عبدالله‌حکیم‌نویسنده با ذوق ترتیب داده‌اند


Checked
1987